

بحران بدهی‌های آمریکا

چه چیزی باعث بحران کسری‌های بودجه شده است

و چه کسی باید بتوان اصلاح آن را بدهد؟

این گزارش ترجمه مقاله زیر است:

Crotty, James "The Great Austerity War: What Caused the Deficit Crisis and Who Should Pay to Fix It?", working paper series, No 260, University of Massachusetts, Amherst, www.umass.edu/peri/, 2011.

کد موضوعی: ۲۳۰

شماره مسلسل: ۱۲۱۴۳

دفتر: مطالعات برنامه‌بودجه

دی‌ماه ۱۳۹۰

به نام خدا

فهرست مطالب

۱.....	چکیده
۲.....	مقدمه
۶.....	۱. درک نبرد ریاضت اقتصادی امروز مستلزم شناخت تاریخ اقتصادی و سیاسی است
۱۸.....	۲. مدل اقتصادی جناح راست به رشد اقتصادی کندتر، افزایش نابرابری و کسری بودجه منجر شد
۲۲.....	۳. مدل اقتصادی جناح راست و جنگ باعث بحران کسری بودجه گردید
۲۷.....	۴. برای حل بحران کسری بودجه در دهه آینده چه اقداماتی باید صورت پذیرد؟
۳۳.....	۵. مشکلات کسری بودجه بلندمدت در تأمین اجتماعی و نظام سلامت
۳۶.....	۶. جنگ ریاضت اقتصادی: دمکرات‌های میانه‌رو، ریاضت اقتصادی ملایمی را تبلیغ می‌کنند. درحالی‌که ائتلاف جناح راست می‌خواهد بیشتر برنامه‌های دولت را حذف، فلج یا خصوصی کند
۴۰.....	۷. مجلس جمهوریخواهان با تمام قوا علیه «برنامه اصلاحات» اعلام جنگ کرد
۴۳.....	۸. اوپاما ریاضت اقتصادی سبک‌تری را پیشنهاد می‌کند
۴۵.....	نتیجه‌گیری



بحران بدهی‌های امریکا چه چیزی باعث بحران کسری‌های بودجه شده است و چه کسی باید تاوان اصلاح آن را بدهد؟

جیمز کراتی^۱

چکیده

انباشتگی روزافزون کسری بودجه در سطح دولت‌های مرکزی و ایالتی و دولت‌های محلی (شهرداری‌ها)، همراه با مشکلات مالی بلندمدت در تأمین اجتماعی و خدمات درمانی،^۲ باعث نبرد طبقاتی یک‌طرفه ریاضت اقتصادی در ایالات متحده آمریکا شده است. البته مشابه این تعارضات طبقاتی در سراسر جهان شایع است. ائتلافی متشکل از ثروتمندان و بخش‌های بسیار قدرتمند اقتصادی جامعه و سیاستمداران حزب محافظه‌کار که منافع آنها را نمایندگی می‌کنند، خواستار این بوده‌اند که با ریاضت اقتصادی از طریق کاهش شدید مخارج دولت در تمام سطوح اعم از برنامه‌های حمایت از طبقات فقیر و متوسط و وجوه سرمایه‌گذاری‌های عمومی ضروری، کسری بودجه بخش دولتی از بین برده شود. این درخواست‌ها تلاشی آگاهانه برای از بین بردن برنامه «اصلاحات اقتصادی و اجتماعی روزولت (از این به بعد برنامه اصلاحات)»^۳ است. هدف برنامه «برنامه اصلاحات» که در دهه ۱۹۳۰ آغاز شد، کنترل دمکراتیک^۴ کاپیتالیسم^۵ بود. ائتلاف جناح راست در پی جایگزینی «برنامه اصلاحات» با نوع مدرن کاپیتالیسم بازار آزاد دهه ۱۹۲۰ است. در این مقاله بررسی می‌کنیم که بحران کسری بودجه نتیجه جایگزین کردن مدل اقتصادی مبتنی بر «برنامه اصلاحات» در اوایل دوره پس از جنگ با نئولیبرال نوین، مدل بازار آزاد، است. این تغییر تحت نظر رونالد ریگان^۶ شروع شد و تحت نظر رؤسای جمهور پس از وی ادامه یافت. مدل جدید

1. Professor Emeritus and Helen Sheridan Memorial Scholar, Economics Department: University of Massachusetts, Amherst.

در ترجمه این مقاله از نظرات بسیار مفید آقای محمدرضا معینی دانشجوی دکتری دانشگاه آمهرست ماساچوست و از دانشجویان پرفسور کراتی (نویسنده مقاله) استفاده فراوانی شده است و از این بابت از ایشان کمال تشکر و قدردانی را داریم.

2. Social Security and Medicare programs

۳. «New Deal» مجموعه‌ای از برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی اجرا شده توسط دولت فرانکلین روزولت بین سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۶۳ در واکنش به رکود بزرگ اقتصادی به‌منظور کمک به بیکاران و طبقه فقیر برای بهبود وضعیت اقتصادی بود. یکی از اجزای این برنامه، اصلاح نظام مالی آمریکا بود. (3Rs= Relief, Recovery, and Reform) ن.ک.

<http://en.wikipedia.org/wiki/New-Deal>

4. Democratic

5. Capitalism

6. Ronald Reagan

منجر به کاهش رشد، افزایش نابرابری و افزایش کسری بودجه شد و افزایش کسری بودجه منجر به درخواست برای ریاضت اقتصادی شد. پس از بررسی روند تحولات بلندمدت بحران کسری بودجه جاری، نشان داده می‌شود که این بحران می‌تواند با افزایش مالیات بر خانوارهای پردرآمد و شرکت‌های بزرگ، کاهش مخارج جنگ و انتخاب نظام سلامت^۱ از نوع کانادایی یا اروپایی حل شود، و دیگر نیازی به ریاضت اقتصادی نیست. دعوت‌کنندگان به ریاضت اقتصادی باید همانی که هستند نمایش داده شوند: حمله ثروتمندان و قدرتمندان علیه منافع اساسی مردم آمریکا.

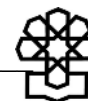
مقدمه

ما به جایی رسیدیم که احتمالاً نقطه اساسی در تکامل اقتصاد سیاسی ایالات متحده آمریکاست. انباشتگی روزافزون کسری بودجه در سطح دولت‌های مرکزی، ایالتی و دولت‌های محلی (شهرداری‌ها)، همراه با مشکلات مالی بلندمدت در تأمین اجتماعی و خدمات درمانی منجر به نبرد طبقاتی یک‌طرفه شده است. ثروتمندان و بخش‌های بسیار قدرتمند اقتصادی جامعه، همگام با گروه‌های سیاسی محافظه‌کار، خواستار این بوده‌اند که با ریاضت اقتصادی از طریق کاهش شدید مخارج در تمام سطوح دولت اعم از برنامه‌های حمایت از طبقات فقیر و متوسط و جوه سرمایه‌گذاری‌های عمومی ضروری در آموزش، نظام سلامت، زیرساخت‌ها و فناوری، کسری بودجه بخش دولتی از بین برده شود. این پیشنهاد در سطح ایالتی و محلی با حمله به اتحادیه‌های بخش دولتی که اکنون تعداد اعضای آنها از اتحادیه‌های بخش خصوصی در حال اضمحلال فزونی گرفته، همراه است. همزمان ائتلاف جناح راست ثروتمندان، شرکت‌های بزرگ و سیاستمداران محافظه‌کار خواستار کاهش مالیات خانواده‌های ثروتمند و شرکت‌ها شده‌اند.^۲ به‌طور مثال، اخیراً جمهوریخواهانی که مجلس نمایندگان را در کنترل دارند، پیشنهاد کاهش چشمگیر ۴/۲ تریلیون دلاری مالیات را داده‌اند، این امر با ایجاد کسری بودجه بزرگ‌تر باعث افزایش فشارهای سیاسی و اقتصادی برای کاهش بیشتر مخارج اجتماعی و سرمایه‌گذاری دولت می‌شود. این نمونه‌ای از استراتژی «غول دولت را گرسنگی دهید»^۳ محافظه‌کاران است که مستلزم کاهش بی‌وقفه مالیات تحت هر شرایط مالی است تا سایر مخارج را به‌استثنای مخارج دفاعی و نیز مخارج برنامه‌هایی که

1. Health Care System

۲. در این مقاله، اصطلاح «ائتلاف جناح راست» به اتحاد میان افراد ثروتمند، شرکت‌ها و سیاستمداران محافظه‌کار برمی‌گردد. در اواخر دهه ۱۹۷۰ درصد سیاستمداران دمکرات در این ائتلاف رو به افزایش گذاشت.

3. Starve the Beast



شرکت‌های بزرگ را توسعه می‌دهد، حذف کند.^۱ فشار ریاضت اقتصادی مشابهی در سراسر اروپا در جریان است. جنگ طبقاتی ریاضت اقتصادی در سراسر دنیا در جریان است.

نبرد ریاضت اقتصادی تلاشی است در راستای از بین بردن نظام اقتصادی که در آمریکا و سایر نقاط جهان پس از رکود بزرگ اقتصادی^۲ و جنگ جهانی دوم^۳ به وجود آمد. این مدل اقتصادی، دمکراسی اجتماعی،^۴ یا کاپیتالیسم دمکراسی،^۵ یا کاپیتالیسم کنترل شده^۶ و یا اقتصاد مختلط^۷ نامیده می‌شود. در ایالات متحده آمریکا شالوده این مدل جدید در دهه ۱۹۳۰ همراه با به راه‌اندازی «برنامه اصلاحات» پایه‌ریزی شد. نظام‌های دمکراتیک اجتماعی شدیداً به بازارها متکی بودند، اما فعالیت بازار تحت کنترل نهایی دولت‌های قوی و بزرگ دمکرات است که نماینده منافع اکثریت هستند. از دولت انتظار می‌رود که در زیرساخت‌ها و فناوری‌ها سرمایه‌گذاری کند، از بخش‌های اقتصادی مهم که مستعد شکست بازار^۸ هستند از جمله آموزش، بهداشت و مسکن حمایت کند، تجارت را کنترل کند، شبکه تأمین اجتماعی روبه گسترش برای کمک به کسانی که در نظام بازار موفق نیستند، فراهم کند، از نظام مالیات برای ایجاد عواید لازم برای اجرا کردن انتظارات فوق و محدود کردن نابرابری استفاده کند، اطمینان بدهد که اقتصاد می‌تواند با سیاست‌های کلان اقتصادی اشتغال با حقوق رو به افزایش ایجاد کند. همچنین از دولت انتظار می‌رود که محیط حمایتی برای فعالیت اتحادیه‌ها فراهم کند تا اتحادیه‌ها بتوانند بین شرکت‌ها و ثروتمندان در محل کار و در عرصه سیاسی موازنه برقرار کنند. به گواه تاریخ اگر مقاومت نیروی کار و یا سایر گروه‌های اجتماعی نبود، در نهایت منافع شرکت‌های بزرگ و ثروتمندان فضای سیاسی را تحت کنترل خود در می‌آورد. در این مقاله اصطلاح «برنامه اصلاحات» بیشتر به مدل عمومی دمکراتیک اجتماعی که در دهه ۱۹۳۰ شروع شد، اشاره دارد تا به سیاست‌های فرانکلین روزولت.^۹

محافظه‌کاران استدلال می‌کنند که برنامه‌های ریاضت اقتصادی نرخ رشد را افزایش و نرخ بیکاری را کاهش می‌دهد و این امر در نهایت کسری بودجه را کاهش می‌دهد، اما درحقیقت نتیجه

۱. شایان ذکر است تمایل جمهوریخواهان مدعی پرهیز از کسری بودجه برای کاهش مالیات حامیانشان همیشه بر نگرانی آنها از کسری بودجه پیشی گرفته است. به‌عنوان مثال، هربرت استین، رئیس شورای مشاورین اقتصادی نیکسون، در کتابی عالی با عنوان «انقلاب مالی در آمریکا» استدلال کرده است که جمهوریخواهان بدون توجه به پیامدهای مالی، هرگز مخالف کاهش مالیات برای رأی‌دهندگان نبوده‌اند.

2. Great Depression
3. World War II
4. Social Democracy
5. Democratic Capitalism
6. Regulated Capitalism
7. Mixed Economy
8. Market Failure

۹. شکل دمکراسی اجتماعی ایجاد شده در ایالات متحده آمریکا بسیار ضعیف‌تر از بسیاری از نظام‌های دمکراسی اجتماعی در کشورهای اروپایی بود.

عکس حاصل می‌شود. کاهش در مخارج دولت مخارج کلی خدمات و کالاها را کاهش می‌دهد. این مسئله باعث کاهش اشتغال و درآمد در اقتصاد می‌شود که این خود موجب کاهش درآمد مالیاتی و افزایش کسری بودجه می‌شود. اتخاذ برنامه‌های ریاضت اقتصادی در جهان تهدیدی محسوب می‌شود که اقتصاد را در رکود و حتی بحران غرق می‌کند و حتی شاید باعث یک بحران مالی جهانی دیگر شود. به‌رحال در این مقاله صرفاً به خطر ریاضت اقتصادی نمی‌پردازیم. طی سال‌های آتی به برنامه‌های جدی اشتغال‌زایی نیاز داریم و نمی‌توان براساس کاهش در مخارج عمومی و کاهش چشمگیر مالیات که ائتلاف جناح راست تقاضا کرده است، اشتغال ایجاد کرد.

این مقاله به سه نکته اصلی می‌پردازد. نخست نبرد ریاضت اقتصادی امروز سابقه تاریخی دارد. این نتیجه حداقل هشت دهه تلاش‌های جناح راست برای از بین بردن مدل اقتصادی دموکراسی اجتماعی است که از «برنامه اصلاحات» سرچشمه گرفته است.

دوم، بحران اخیر بدهی دولت نتیجه سیاست‌های اقتصادی جناح راست است که از دولت ریگان اتخاذ شده بود. این سیاست‌ها نه تنها به وخامت در عملکرد اقتصادی منجر شد، بلکه کسری بودجه بزرگتری را به بار آورد. تا قبل از سال ۱۹۸۰ نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی بسیار اندک بود، اما از آن زمان به بعد جز در دوره دوم ریاست‌جمهوری کلینتون^۱ این بدهی به سرعت افزایش یافت. در دوره ریگان این نسبت سه برابر شد. کسری‌های بودجه فزاینده جزء لاینفک نظام اقتصادی شده‌اند که ریگان و رؤسای‌جمهور بعد از او ایجاد کرده‌اند. رشد کم و کاهش مالیات باعث افزایش کسری بودجه شد و طبق منطق خاص اقتصاددانان جناح راست این کسری‌های بودجه باعث تقاضای دوباره برای کاهش مالیات شد. اقتصاددانان محافظه‌کار استدلال می‌کنند که کاهش مالیات بر کسب‌وکار و ثروتمندان نرخ رشد اقتصادی را افزایش می‌دهد. اینکه ثابت شد نظریه آنها اشتباه است از نظر سیاسی بی‌اهمیت است. سیاستمداران محافظه‌کار از راهبردی استفاده می‌کنند که منطق آن برجسته کردن افزایش کسری بودجه است تا از آن به‌عنوان ابزاری برای اعمال فشار مالی و سیاسی استفاده کنند تا بدین ترتیب مخارج دولت در سرمایه‌گذاری مولد و شبکه تأمین اجتماعی که شالوده «برنامه اصلاحات» است، کاهش یابد. حداقل تاکنون تلاش برای کاهش مخارج اجتماعی برنامه‌های «برنامه اصلاحات» از قبیل تأمین اجتماعی و خدمات درمانی از نظر سیاسی امکان‌پذیر نبوده و مخارج نظامی همچنان بالا باقی مانده است. از آن جایی که کاهش مالیات با کاهش اساسی مخارج همراه نبوده است در نتیجه کسری بودجه دائمی به‌وجود آمده است. به‌رحال، بحران بدهی فعلی به قدری شدید است که شرایطی به‌وجود آورد تا شالوده برنامه‌های «برنامه اصلاحات» را از بین ببرد.



سوم، دمکرات‌ها و جمهوریخواهان به جای حمله به عوامل ایجاد کسری بودجه - یعنی رشد پایین ناشی از مدل اقتصادی جناح راست، مقررات‌زدایی شدید در بازارهای مالی، کاهش دائمی و شدید مالیات و افزایش مخارج نظامی برای جنگ‌های خودخواسته - را برای کاهش قابل توجه مخارج پیشنهاد داده‌اند. دمکرات‌ها ریاضت اقتصادی ملایم و جمهوریخواهان ریاضت اقتصادی سرسختانه را به قصد نابودی کل برنامه «برنامه اصلاحات» پیشنهاد کرده‌اند. همچنین هر دو حزب کاهش قهقرایی مالیات را پیشنهاد کرده‌اند که موجب افزایش کسری بودجه و در نهایت فشار بیشتر برای ریاضت اقتصادی بیشتر می‌شود. دمکرات‌ها کاهش زیاد مالیات‌ها را پیشنهاد کرده‌اند، در حالی که جمهوریخواهان کاهش خیلی زیاد مالیات را خواستارند.

فشار سیاسی فزاینده برای نابودی شالوده «برنامه اصلاحات» بسیار متناقض است. ائتلاف جناح راست در آستانه هشت‌ساله شدن تلاش برای شکست «برنامه اصلاحات» است، چراکه باعث سه دهه شکست اقتصادی و کسری بودجه روبه انفجار شده است. افزایش زیاد بدهی دولت نتیجه مدل اقتصادی جناح راست است که بحران مالی و سیاسی اخیر را به وجود آورده است. این افزایش زیاد بدهی باعث رشد قارچ‌گونه تقاضا برای ریاضت اقتصادی شده است. ائتلاف جناح راست نشان می‌دهد که با موفقیت «برنامه اصلاحات» را شکست داده است. بدتر شدن عملکرد اقتصادی تحت رهبری خودشان و افزایش کسری بودجه، احتمال رسیدن آنها به هدف نهایی‌شان، که همانا نابودی برنامه «برنامه اصلاحات» است، را بیشتر می‌کند.^۱

۱. در ارتباط با بحران کسری بودجه تناقض مهم دیگری وجود دارد. این فکر وجود دارد که بازارهای مالی محرک نهایی ریاضت اقتصادی باشند. اگر دولت به سرعت هر دو مشکل کسری بودجه میان و بلندمدت را حل نکند، استدلال می‌شود که منجر به از دست رفتن اعتماد بازارهای مالی خواهد شد. زمانی که این اتفاق بیافتد، نرخ بهره، روی بدهی‌های عظیم عمومی افزایش خواهد یافت که در نتیجه سهم پرداخت‌های بهره‌ای دولت از تولید ناخالص داخلی افزایش زیادی خواهد یافت و در این حالت چاره‌ای بجز کاهش شدید مخارج باقی نخواهد ماند. تقریباً همه راهکارهای کاهش کسری بودجه به کاهش مخارج منتهی می‌شود، زیرا بازارهای مالی مالیات‌های زیاد روی شرکت‌ها و یا ثروتمندان را دوست ندارد. بازارهای مالی زیر نفوذ شرکت‌های بسیار بزرگ و قدرتمندی هستند که توسط افراد ثروتمند در آمریکا اداره می‌شوند. این استدلال تناقض‌آمیز است، زیرا بازارهای مالی اخیراً به دلیل تعقیب دیوانه‌وار سود و پاداش تحت شرایط بی‌نظمی فراوان، دست به خودتخریبی زده و باید توسط دولت‌های بزرگ که اکنون به سبب بی‌نظمی اخیر تهدید می‌شوند، از ورشکستگی نجات داده شوند. به نظر می‌رسد که شرکت‌های مالی بسیار بزرگ نوعی ساختار قدرتمند باج‌خواهی روی دولت‌ها دارند. برای آنها مهم نیست که تعقیب سود و پاداش کوتاه‌مدت چه مقدار ریسک آنها را افزایش می‌دهد، دولت‌ها معتقدند که یا باید ضامن آنها شد یا با ورشکستگی و فروپاشی آنها اقتصاد جهانی نیز به زیر کشیده شود. زمانی که آنها فرو می‌ریزند و موجب رکود عمیقی می‌شوند کسری بودجه دولت افزایش می‌یابد و در نتیجه بازارهای مالی کنترل سیاست‌های اقتصادی دولت را در دست می‌گیرند و از سوی ثروتمندان آن را به کار می‌گیرند. حالت افراطی این تناقض در کشورهای کوچکی مانند یونان، ایرلند و پرتغال و اقتصاد نه خیلی کوچک اسپانیا اتفاق افتاده است، جایی که صندوق بین‌المللی پول و اتحادیه اروپا و بانک‌های بزرگ خواستار کاهش شدید بودجه و خصوصی‌سازی دارایی‌های عمومی در قیمت‌های حراجی در عوض بدهکار کردن بیش از پیش کشورهای بسیار مقروض است.

۱. درک نبرد ریاضت اقتصادی امروز مستلزم شناخت تاریخ اقتصادی و سیاسی است

برای درک مدل اقتصاد سیاسی که امروزه ائتلاف جناح راست در آمریکا می‌خواهد به آن برسد باید رونق نیمه دوم دهه ۱۹۲۰ را در نظر گرفت. در این دوره قوانین محدودی در کسب‌وکار وجود داشت، تجار و ثروتمندان مالیات اندکی می‌پرداختند، فعالیت‌های اتحادیه‌ای فلج شده بود و بخش مالی قوی وجود داشت که پول بر سر ثروتمندان می‌ریخت و یک نظام سیاسی که نخبگان اقتصادی آن را کنترل می‌کردند، حاکم بود. از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۹، ۷۰ درصد رشد درآمد مختص جمعیت یک درصدی ثروتمندان بود و تنها ۱۵ درصد به ۹۰ درصدی طبقه پایین اختصاص داشت. این رویای جهانی جناح راست بود.

این مدل اقتصادی افراطی بازار آزاد، به‌طور ذاتی مستعد رونق چشمگیر و رکود وحشتناک بود. بحران مالی که در اواخر سال ۱۹۲۹ به وجود آمد، منجر به یک سقوط مالی همراه با رکود شدید شد. در سال ۱۹۳۳ نرخ بیکاری به ۲۵ درصد رسید و تولید ناخالص داخلی واقعی با ۲۷ کاهش نسبت به همین رقم در سال ۱۹۲۹ مواجه بود. این فاجعه اقتصادی منجر به ناآرامی‌های اجتماعی و سیاسی شد که اصول اولیه کاپیتالیسم در آمریکا را زیر سؤال می‌برد. زمانی که در سراسر کشور جنبش‌های کمونیستی، سوسیالیستی و نیمه‌فاشیستی^۱ رواج پیدا کرد ستیزه‌جویی اتحادیه‌های کارگری^۲ به اوج رسید. نظر غالب این بود که کاپیتالیسم کنترل نشده خطر مهلکی برای اقتصاد و جامعه است. در سال ۱۹۳۳، فرانکلین روزولت و حزب دمکرات کنترل دولت را به‌عهده گرفتند و برنامه‌هایی معروف به «برنامه اصلاحات» به‌کار گرفته شد. این برنامه‌ها شامل کنترل شدید بازارهای مالی، ایجاد برنامه‌های تأمین اجتماعی، حمایت از فعالیت‌های اتحادیه‌های صنعتی، برنامه‌های وسیع اشتغال دولتی و شروع نظام بیمه بیکاری بود. «برنامه اصلاحات» موفق به توقف سقوط اقتصادی شد. اگرچه تولید ناخالص داخلی واقعی در سال‌های ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷ از رقم سال ۱۹۲۹ خود پیشی گرفت، اما به‌رحال کمتر از آن بود که اشتغال کامل و رونق عمومی را دوباره فراهم کند. برای این کار برنامه‌ریزی مرکزی و مخارج بزرگ دولتی در جنگ جهانی دوم لازم بود.

پس از جنگ جهانی دوم نقش اقتصادی دولت افزایش یافت. مخارج دولت فدرال ۳ درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۲۹ را تشکیل می‌داد، اما در سال ۱۹۵۰ به ۱۶ درصد افزایش یافت. تأمین اجتماعی چند برابر شد، خدمات پزشکی و خدمات درمانی نیازمندان^۳ ایجاد شد، برنامه‌های مختلف تأمین درآمد اجرا شد که شبکه تأمین اجتماعی را افزایش می‌داد. در سال ۱۹۵۴، ۳۴ درصد کل

1. Semi-Fascistic
2. Trade Union
3. Medicaid



کارگران عضو اتحادیه بودند. اتحادیه‌ها در صنایع مهم آمریکا قدرتمند بودند و قراردادهای آنها، حقوق و شرایط کاری در شرکت‌های غیرعضو اتحادیه را تحت تأثیر قرار می‌داد. آنها در حزب دمکرات مهم و یا حتی اصلی بودند. اتحادیه‌ها نه تنها از دمکرات‌ها حمایت مالی می‌کردند، بلکه میلیون‌ها خانوار را بسیج کردند تا به کاندیدای این حزب رأی بدهند. اتحادیه‌ها مهمترین عامل محدودکننده قدرت شرکت‌ها و ثروتمندان در حوزه سیاست و اقتصاد بودند و مهمترین عامل فشار برای اتخاذ سیاست‌های اقتصادی دولت در مورد منافع فقرا و طبقه نوپای متوسط. در حقیقت اتحادیه‌ها و پروژه «برنامه اصلاحات» رونق وسیعی پس از جنگ در رده‌های طبقه متوسط ایجاد کرد. بعدها که فعالیت‌های اتحادیه‌ها تضعیف شد هیچ نیروی سازمان‌یافته دیگری نتوانست و مایل نبود که این نقش را ایفا کند.

اوایل دهه ۱۹۳۰ نخبگان آمریکا در مورد پذیرش مفاد اصلی «برنامه اصلاحات» اتفاق نظر نداشتند، اما در نیمه دوم این دهه که احتمال خطر شورش همگانی علیه کاپیتالیسم کم شد، مخالفت جناح راست هم بیشتر شد. ائتلاف جناح راست از «برنامه اصلاحات» متنفر بودند چون به نظر آنها «برنامه اصلاحات» با آزادی مالکیت خصوصی به دلیل کنترل صنعت و مصادره ثروت خصوصی به دلیل مالیات بر درآمد (که تا قبل از سال ۱۹۱۶ وجود نداشت) و از بین بردن تصویر ایدئال نظام بازار که مورد احترام بود، تعارض داشت. شرکت‌ها از اتحادیه‌ها متنفر بودند چون معتقد بودند که آنها در تعارض با حق صاحبان کسب‌وکار در مسیر کسب سود هستند و آزادی در قراردادها را محدود می‌کنند و سود را کاهش می‌دهند و در فرآیندهای سیاست در تعارض با منافع شرکت عمل می‌کنند. ائتلاف جناح راست با تأمین اجتماعی و بیمه بیکاری رابطه خوبی نداشت چون معتقد بودند امنیت اقتصادی باید از طریق کار و مالکیت اموال به دست آید نه از طریق کمک‌های^۱ دولت، البته اگر کمک‌های دولت به خودشان می‌رسید بدشان نمی‌آمد! آنها مخالف پیگیری دولت برای اشتغال کامل بودند. زیرا ترس از دست دادن کار، باعث قدرت مالکان تجارت بر کارگران می‌شد.

به عبارت دیگر، ائتلاف می‌خواست به نظام اقتصادی دهه ۱۹۲۰ برگردد. هدف آنها واضح بود: دولت دست از کنترل کسب‌وکار بردارد، مالیات ثروتمندان و شرکت‌ها را کم یا حذف کند، فعالیت‌های اتحادیه‌ها را از بین ببرد، مخارج اجتماعی دولت را پایین بیاورد، سهم جمعیت یک درصدی ثروتمند را از توزیع درآمد به میزان قبل از رکود برساند و کنترل دولت را به دست نخبگان واگذار کند.

بیشترین مخالفت با «برنامه اصلاحات» براساس منافع اقتصادی شخصی بود، اما ابعاد اخلاقی

و ایدئولوژیک قوی نیز داشت. «برنامه اصلاحات» نه تنها تهدیدی برای سودآوری بود، بلکه تهدیدی علیه ارزش‌های عمیق و روش زندگی‌شان بود، واقعیتی که کیم فلیپس فین^۱ در مطالعه عالی‌اش که بر سابقه مقاومت جناح راست از دهه ۱۹۳۰ تا سال‌های دولت ریگان در مقابل «برنامه اصلاحات» داشته، مورد تأکید قرار داده است.^۲ نیروهای ائتلاف جناح راست که از «برنامه اصلاحات» متنفر بودند، [می‌گفتند آنها]: «می‌خواهند به دوران دهه ۱۹۲۰ و حتی اواخر قرن ۱۹ برگردند که نظارت کم و مالیات اندک بود آنها از قدرت دولت می‌ترسند و از توزیع مجدد اقتصادی^۳ واهمه دارند. آنها معتقد هستند که «برنامه اصلاحات» و جنبش‌های کارگری بیش از حد دمکراتیک بوده‌اند و اینکه سازماندهی طبقه کارگر در قالب اتحادیه‌های کارگری به تشکیل دولت رفاه و انحراف از اقتصاد بازار منجر می‌شود آنها معتقد هستند بازار آزاد مترادف با آزادی است و کنترل بازار به معنای تسلیم کردن آزادی سیاسی و قدرت اقتصادی است. آنها عمیقاً از دمکراسی اجتماعی متنفر بودند».^۴

تلاش ائتلاف جناح راست برای شکست دمکراسی اجتماعی از دهه ۱۹۳۰ شروع و تا به امروز ادامه دارد. در این مسیر پیروزی‌های بسیاری به دست آورده است. قانون تفت - هارتلی^۵ که در سال ۱۹۴۷ تصویب شد، موفقیت بزرگی بود که اقدامات اساسی اتحادیه از جمله اعتصاب‌ها و تحریم‌ها را ممنوع کرد و اجازه اعلام قوانینی را داد که عضویت اجباری در اتحادیه^۶ را غیرقانونی اعلام می‌کرد و با مجبور کردن رهبران رادیکال اتحادیه را به ذکر قسم‌های ضدکمونیست و وفاداری اجباری مورد حمله قرار داد. قانون تفت - هارتلی اتحادیه را فلج کرد و میزان عضویت در اتحادیه کم‌کم پایین آمد، اما اتحادیه کارگری طی چندین دهه همچنان بزرگ و رعب‌آور بود.

شاید کمپین ریاست جمهوری گلدواتر^۷ نقطه اوج تلاش‌های ضد «برنامه اصلاحات» تا اواخر دهه ۱۹۷۰ بود. مشکل ائتلاف جناح راست نقش فزاینده دولت در اقتصاد بود چراکه نه تنها در مهار آثار تخریبی رکود پس از جنگ کمک می‌کرد، بلکه اقتصاد شکوفایی پس از جنگ جهانی دوم ایجاد کرده بود که به عصر طلایی کاپیتالیسم^۸ مدرن معروف بود. نرخ رشد اقتصادی بالا و بیکاری پایین بود. دستمزدهای واقعی و درآمد خانوارها به سرعت رشد کرد و نابرابری که در سال ۱۹۲۸ به میزان حداکثری خود (۲۴ درصد) رسیده بود، کاسته شد و سهم درآمد جمعیت یک درصدی

1. Kim Phillip-Fine

2. Kim Phillips-Fein, *Invisible Hands: The Businessmen's' Crusade Against the New Deal*, W.W. Norton, 2009.

3. Economic Redistribution

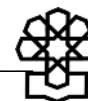
4. Phillips-Fein, p. 269.

5. Taft-Hartley

6. Union Shops

7. Gold Water

8. Golden Age of Modern Capitalism



ثروتمندان تا اواخر سال ۱۹۴۰ به ۱۰ درصد کاهش یافت و تا زمانی که ریگان به حکومت رسید در همین حد باقی ماند.^۱ در دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ بیشتر بخش‌های کسب‌وکار برای شکست «برنامه اصلاحات» از ائتلاف برای برانداختن برنامه اصلاحات تبری می‌جستند چراکه نرخ سود به اندازه کافی بالا بود. در سال ۱۹۵۴ رئیس‌جمهور آیزنهاور^۲ در نامه‌ای به برادرش روند کلی جمهوریخواهان در مورد پذیرش سهم اساسی از «برنامه اصلاحات» را چنین بیان کرده است:

«اگر یک حزب سیاسی برای لغو تأمین اجتماعی و بیمه بیکاری تلاش کند و قوانین کار را حذف کند، دیگر نامی از آن حزب شنیده نخواهد شد، البته یک گروه کوچک منزوی هستند که فکر می‌کنند امکان این کارها وجود دارد. هانت^۳ (که سابقه‌اش را می‌دانید) و چند میلیونر نفتی تگزاسی^۴ و تعدادی از سیاستمداران و تاجران دیگر، جزء این افراد هستند».^۵

شایان ذکر است مسئله‌ای که آیزنهاور احمقانه توصیف می‌کند الان جزء اهداف اصلی حزب جمهوریخواه است.

برنامه‌های «برنامه اصلاحات» ادامه یافت و تا سال ۱۹۷۰ گسترش پیدا کرد. در چارچوب نقش اقتصادی دولت، نیکسون^۶ یکی از فعالینی بود که از اکثر دمکرات‌های امروزی ترقی‌خواه‌تر بود.

«سیل عمل‌گرایی دولت، تحت لوای نیکسون شتاب گرفته بود..... در زمان نیکسون بود و نه جانسون^۷ که مخارج داخلی از زمان «برنامه اصلاحات» افزایش یافت. او قرارداد گسترش بیشتر تأمین اجتماعی را امضا کرد و همچنین برنامه ملی تغذیه را ایجاد کرد. نیکسون همچنین تبدیل برنامه حمایتی کمک به سالمندان^۸ به یک برنامه خیلی بزرگ و کاملاً ملی حمایت تکمیلی^۹ را تأیید کرد. نیکسون (نه جانسون) قوانین نظارتی بیشتری را که در این دوره بارز بودند، امضا کرد و سازمان حفاظت محیط زیست^{۱۰} (۱۹۷۰)، اداره بهداشت و کار^{۱۱} (۱۹۷۰)، کمیسیون ملی امنیت ترافیک^{۱۲} (۱۹۷۰)، کمیسیون حمایت از مصرف‌کننده^{۱۳} (۱۹۷۰)، اداره بهداشت و امنیت معادن^{۱۴} (۱۹۷۳) را تشکیل داد..... در مقایسه با رهبران امروزی حزب جمهوریخواه و حتی بسیاری از

1. See <http://www.stateofworkingamerica.org/charts/view/155>

2. Eisenhower

3. H. L. Hunt

4. Texas

5. Phillips-Fein, p. 56.

6. Nixon

7. Johnson

8. Old Age Security Assistance

9. Supplemental Security Program

10. Environmental Protection Agency

11. Occupational and Health Administration

12. National Traffic Safety Commission

13. Consumer Protection Commission

14. Mine Safety and Health Administration

دمکرات‌های امروزی، نیکسون یک دمکرات اجتماعی تمام‌عیار به‌نظر می‌رسد.^۱

اواسط دهه ۱۹۷۰ نقطه عطفی در موقعیت ائتلاف حزب راست در سیاست بود. دهه ۱۹۷۰ اقتصاد لجام‌گسیخته و آشفته‌ای داشت. هم در اوایل و هم در اواخر این دهه قیمت نفت افزایش یافت. در نتیجه نرخ تورم دو بار جهش پیدا کرد. از آنجایی‌که در آمریکا مدل سیاست‌های کینزی^۲ که سرمشق قرار گرفته بود به‌طور کلی سیاست‌های پولی و مالی را برای تغییر در هزینه‌های کل [با هدف ایجاد تقاضای کل] توصیه می‌کرد، به همین جهت دولت فقط دو راه داشت. یا مخارج را افزایش دهد تا به قیمت ایجاد تورم، اشتغال و رشد ادامه پیدا کند و یا مخارج را کم کند تا تورم به قیمت افزایش بیکاری و کاهش رشد، کم شود.^۳ در سال ۱۹۷۳ در پی اولین افزایش قیمت نفت در اوپک دولت راه‌حل دوم را انتخاب کرد. از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۵ نرخ بیکاری از ۴/۹ درصد به ۸/۵ درصد افزایش یافت. این نرخ نسبت به استانداردهای عصر طلایی خیلی بالا بود. از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۵ تورم کاهش یافت، اما با دومین افزایش قیمت نفت در اوپک در اواخر دهه مجدداً تورم بالا رفت. در همین هنگام افزایش سریع واردات و کاهش سود و قیمت سرمایه به کاهش نرخ رشد منجر شد. همه این عوامل باعث افزایش نارضایتی از وضعیت اقتصادی موجود شد. در همین زمان، تعارضات اساسی ناشی از جنبش ضدنژادی [جنبش مبارزه با نژادپرستی]، جنبش ضدجنگ ویتنام^۴ و جنبش دانشجویان رادیکال معروف به «جنگ‌های فرهنگی»،^۵ جنبش زنان، نهضت‌های موافق با سقط جنین و شورش جوانان که مشخصه آن استفاده از مواد مخدر، سکس و سبک موسیقی راک‌اندروال بود ناآرامی‌های اجتماعی را بیشتر تحریک می‌کرد.

این پیشامدها منجر به اتحاد سیاسی بین نیروهای اقتصادی احیا شده جناح راست و طبقات رو به افزایش محافظه‌کاران شد. به‌عنوان مثال، حقوق مذهبی بیش از پیش تأثیرگذار شد. در نتیجه این متحدان، تجار و محافظه‌کاران شاهد بودند که توان بیشتری برای تهیه پول دارند تا سیاستمداران موافق با خود را انتخاب کنند و فشار زیادی از طرف مردم عادی به سیاستمداران وارد کنند و پول بیشتری برای عقاید زیربنایی متفکران حزب راست خرج کنند. روز به‌روز بر رسانه‌ها - تلویزیون، رادیو و مطبوعات - مسلط شدند و وقایع سیاسی و اقتصادی را از دریچه محافظه‌کارانه برای مردم تحلیل می‌کردند. آنها برای اعمال

1. J. Hacker and P. Pierson, *Winner-Take-All Politics: How Washington Made the Rich Richer and Turned Its Back on the Middle Class*, Simon and Shuster, 2010.

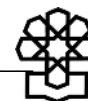
2. Keynesian Policy Model

۳. در واقع، اینها سیاست‌هایی نبودند که کینز توصیه می‌کرد. برای توضیح بیشتر درباره سیاست‌هایی که کینز توصیه می‌کرد، اگر زنده بود، ن.ک:

James Crotty, "Was Keynes a Corporatist? Keynes's Radical Views on Industrial Policy and Macro Policy in the 1920s," *Journal of Economic Issues*, September 1999, pp. 78- 555.

4. Anti-Vietnam-War Movement

5. Culture Wars



فشار بر نمایندگان سرمایه‌گذاری کردند چراکه مقامات اجرایی بلندپایه شرکت‌های بزرگ دیدگاه‌های اقتصادی محافظه‌کارانه شدیدتری اتخاذ کردند. کمیته‌های موسوم به «اقدام سیاسی»^۱ که با پول شرکت‌های بزرگ بسیج می‌شوند، بسیار تأثیرگذار بودند. خانوارهای ثروتمند جناح راست مثل اهلینز،^۲ پوز،^۳ کورز،^۴ و ملون اسکیفیس^۵ پول زیادی برای این مسائل خرج می‌کردند. درحالی که تجار و ثروتمندان پول زیادی فراهم می‌کردند، اما هزینه کمپین‌های سیاسی فشار زیادی وارد می‌کرد. در نبرد بر سر کسب حداکثر منابع مالی برای کمپین سیاسی اواخر دهه ۱۹۷۰ جمهوریخواهان بر دمکرات‌ها برتری داشتند. این پیشرفت نتیجه ترک حزب دمکرات توسط انبوه محافظه‌کاران ایالت‌های جنوبی بود. در همین اثنا میزان عضویت کارگران آمریکایی در اتحادیه به ۲۳ درصد کاهش یافت و حمایت از برنامه‌های «برنامه اصلاحات» کمتر شد.

دمکرات‌ها در این شرایط سعی کردند از نظر تجاری رویکردی دوستانه اتخاذ کنند و در مسائل اقتصادی محافظه‌کارانه‌تر عمل کنند. تا اواخر دوره دولت کارتر^۶ ائتلاف حزب راست در موقعیتی بود که زیربنای اقتصاد سیاسی پس از جنگ را به چالش کشید.

«مشخصه سال‌های ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ افول سریع عصر لیبرال و ظهور یک حزب کاملاً متفاوت بود..... تا سال ۱۹۷۸ در زمانی که کنگره، مجلس سنا و کاخ سفید تحت کنترل دمکرات‌ها بود، پیروان انقلاب ریگان کاملاً به چشم می‌آمدند. کنگره لایحه مالیاتی را تصویب کرد که امضای آن به منزله کاهش شدیدی در مالیات بر نفع حاصل از سرمایه^۷ بود - تغییری که منافع زیادی برای ثروتمندان داشت. این لایحه درست متعاقب تصمیم درباره افزایش سریع مالیات بر حقوق و دستمزد (شدیدترین مالیات‌ستانی فدرال) بود..... با این لایحه ایالات متحده آمریکا از اقدام دیرینه خود یعنی استفاده از مالیات در جهت تعدیل نابرابری‌هایی که بازار ایجاد می‌کند و تعدیل درآمد بالای ثروتمندان، به‌طرز غم‌انگیزی فاصله گرفت. در همین زمان، کنگره و رئیس‌جمهور در سیاست‌های اقتصادی تغییر اساسی ایجاد کردند و اظهار داشتند که نظارت بیش از حد مانع اساسی برای رشد اقتصادی به حساب می‌آید».^{۸ و ۹}

1. Corporate Political Action Committees

2. Ohlins

3. Pews

4. Coors

5. Kochs

6. Mellon-Scaifes

7. Carter

8. Capital Gains Tax

9. Hacker and Pierson, pp. 99-100

۱۰. گذار در حزب دمکرات در اوایل دهه ۱۹۸۰ نیز ادامه پیدا کرد. «به‌دنبال فشار برای توافق با صاحبان سرمایه‌های بزرگ بسیار سازمان‌یافته و پرمدعا و انگیزه‌های مالی قوی ایجاد شده برای دستیابی به سازش، اعضای حزب دمکرات به سراغ شرکت‌های کمک‌کننده‌ای رفتند که قبل از آن نرفته بودند... بسیاری در حزب بیش از پیش مشتاق بودند که خودشان را به‌عنوان «دمکرات تاجر» معرفی کنند، آنها این را با رأی بالایی که به کاهش گسترده مالیات کسب‌وکار در سال ۱۹۸۱ دادند، نشان دادند.» ن.ک.

Hacker and Pierson, p. 177.

در سال ۱۹۸۰ رویدادهای بزرگی در کشور اتفاق افتاد. مؤسسه‌ها و سیاست‌های دولت در کنار افزایش جهانی‌سازی تولید، سرمایه‌گذاری و تأمین مالی و رقابت خارجی دیگر به آن میزان که عموم انتظار داشتند، ثروت ایجاد نمی‌کرد (اگرچه وضع دوسوم طبقه پایین درآمدی جامعه در دهه ۱۹۷۰ بهتر از دهه ۱۹۸۰ بود). مدل دمکراسی اجتماعی را باید دوباره‌سازی و یا مدل دیگری را جایگزین آن می‌کردیم. نیروهای جناح راست نظر مشخصی درباره مدل جایگزین داشتند (ویرایش نوین^۱ مدل دهه ۱۹۲۰ که در نظام اقتصادی جهانی استفاده می‌شد) و با آن توان سیاسی‌شان را به‌شدت افزایش دادند. حامیان «برنامه اصلاحات» نمی‌دانستند چگونه ارتباط اقتصاد و دولت را در مواجهه با بحران اقتصادی بازسازی کنند. درصد زیادی از دمکرات‌ها برنامه «برنامه اصلاحات» را به‌طور کامل ممنوع کردند و خودشان را به‌عنوان میانه‌روهای طرفدار کسب‌وکار آزاد^۲ معرفی کردند.^۳

سیاستمداران و دانشگاهیان پیشرو پیشنهادهایی مرتبط با مسائل اصلی اقتصادی دوره‌ای که با فلسفه برنامه «برنامه اصلاحات» سازگار بودند، ارائه دادند. اواخر سال ۱۹۷۰ افزایش تورم موقت (که در نبود سومین شوک قیمت اوپک در دوره نسبتاً کوتاهی تمام شد) می‌توانست با کنترل موقت دستمزد - قیمت همراه شود. به‌جای آن، سیاست‌های فدرال رزرو^۴ نرخ بهره را به اوج رساند و بیکاری زیادی به بار آورد و زیربناهای صنعتی را نابود کرد.^۵ بحران مالی فقط با بازسازی مجدد مقررات مؤثر بازارهای مالی همراه با تغییراتی که طی دوره اتفاق افتاده بود، می‌توانست پایان داده شود، به‌جای مقررات‌زدایی و جهانی‌سازی مالی که به آن عمل شد.^۶ به‌جای اینکه با نرخ سود بالا، افزایش ارزش دلار و جهانی‌سازی زیربناهای تولیدی را تضعیف کنیم، می‌توانستیم سیاست‌های صنعتی در جهت افزایش تولید داخلی و ایجاد اشتغال با درآمد بالا اتخاذ کنیم. به‌جای اینکه رشد را با ناکارآمدترین نظام در دنیای صنعتی همساز کنیم می‌توانستیم نظام سلامت اروپایی

1. Modern Version

2. Business- Oriented

۳. در جنگ اخیر ریاضت اقتصادی بسیاری از دمکرات‌ها خودشان را با جناح راست افراطی جمهوریخواهان هم‌صاف کرده‌اند. به‌عنوان مثال، در زمانی که جمهوریخواهانی که کنترل کنگره را در اختیار دارند لایحه پیشنهادی افزایش سقف وام‌گیری دولت فدرال را به‌منظور تحت فشار قرار دادن رئیس‌جمهور اوباما برای پذیرش کاهش بیشتر در برنامه‌های اجتماعی رد کردند، رأی ۸۸ نفر از دمکرات‌ها با آنها بود. ن.ک:

The Wall Street Journal, "House Soundly Rejects Increase in Debt Limit," 1 June, 2011.

4. Federal Reserve (Fed)

۵. دومین جهش تورم با سیاست‌های پولی مشت آهنین پل ولکر همراه شد و نرخ بهره واقعی به بالاترین سطح تاریخی‌اش افزایش یافت که موجب جهش ارزش مبادله‌ای دلار شد. ترکیب هر دو اثر موجب از بین رفتن زیربناهای تولیدی ناحیه شمال مرکزی ایالات متحده آمریکا شد، چنان‌چه سبب شد به آن «ناحیه مرده» گفته شود. نرخ بیکاری تقریباً به ۱۰ درصد در سال‌های ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ افزایش یافت و در حدود ۷ درصد و بیشتر برای هفت سال بی‌وقفه باقی ماند و جنبش اتحادیه را بیش از پیش ضعیف کرد.

۶. تصمیم به مقررات‌زدایی شدید بازارهای مالی که در دهه ۱۹۸۰ رخ داد فرآیندی را سرعت بخشید که سرانجام منجر به فاجعه مالی شد که در سال ۲۰۰۸ بیرون زد.



یا کاندایی به کار بگیریم. می‌توانستیم سیاست‌هایی به کار بگیریم که برای شرکای چندملیتی آمریکا خوشایند نباشد که به خاطر نیروی کار ارزان در کشورهای در حال توسعه، آمریکا را به نابودی بکشانند. می‌توانستیم به جای اینکه سیاست‌هایی در پیش بگیریم که فعالیت‌های اتحادیه‌ها را به سقوط بکشاند، جنبش اتحادیه را تقویت کنیم. می‌توانستیم پایه مالیاتی را بالا ببریم و عواید اضافی دولت را در جهت حمایت از شبکه تأمین اجتماعی و افزایش سرمایه‌گذاری مولد دولت استفاده کنیم. اتحادیه‌های قوی، افزایش حداقل دستمزد، وضع مقررات بیشتر در بازارهای مالی و سیاست‌های مالیاتی قوی‌تر می‌توانست میزان نابرابری را در حد دوره طلایی پایین نگه دارد. در عوض با سیاست‌هایی که اواخر دهه ۱۹۷۰ اتخاذ شد، میزان نابرابری به بالاترین حد خود که در اواخر دهه ۱۹۲۰ اتفاق افتاده بود، رسید.

نکته اصلی این است که برخلاف دیدگاه مارگارت تاچر^۱ که معتقد بود هیچ راه دیگری بجز کاپیتالیسم جهانی و کنترل نشده وجود ندارد، راه‌های قابل دسترس بسیاری برای یک اقتصاد مختلط وجود دارد، اما در محیط فرهنگی، اقتصادی و سیاسی اواخر دهه ۱۹۷۰ همین کاپیتالیسم بیشتر مورد حمایت ائتلاف حزب راست بود که در رأس قدرت سیاسی و ایدئولوژیکی بودند.

انتخاب رونالد ریگان به عنوان رئیس‌جمهور در سال ۱۹۸۰ پیروزی بزرگی برای جناح راست بود. او نظریه «برنامه اصلاحات» را که دولت می‌تواند نقش مؤثری در اقتصاد داشته باشد را به سخره گرفت و اظهار کرد: «دولت راه حل مشکل ما نیست، مشکل ما خود دولت است». ریگان با همراهی با شکایت کنگره که در دست دمکرات‌ها بود، سیاست‌هایی را اجرا کرد که گام بزرگی در جهت ایجاد ویرایش نوینی از مدل دهه ۱۹۲۰ بود. مدلی که به نئولیبرالیسم جهانی یا کاپیتالیسم نئولیبرال جهانی^۲ معروف است. او از هزینه‌هایی که دولت صرف طبقه متوسط می‌کرد کاست و همزمان مالیات بر شرکت و ثروتمندان را به شدت کاهش داد.^۳ ریگان با جنبش اتحادیه درگیر شد. اولین ضربه او اخراج کارکنان مراقبت پرواز بود که در سال ۱۹۸۱ اعتصاب کرده بودند. او همچنین نهادهایی را که وظیفه‌شان نظارت بر روابط کار و کارگری بود به دست مخالفان سپرد. بیکاری انبوه در نیمه اول دهه ۱۹۸۰ قدرت اتحادیه را تضعیف کرد. سال ۱۹۸۹ تنها ۱۶ درصد کارگران عضو اتحادیه بودند.

در زمان ریگان دولت سیاست مقررات‌زدایی از کسب‌وکار را افزایش داد. مقررات‌زدایی از بازارهای مالی واقعاً چشمگیر بود. مقررات‌زدایی از بازارهای مالی، افزایش بیکاری، کاهش شدید

1. Margaret Thatcher

2. Global Neoliberal Capitalism

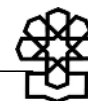
۳. منافع ناشی از کاهش مالیات‌ها در نیمه پایین توزیع درآمد به دلیل افزایش در مالیات‌های تأمین اجتماعی و خدمات درمانی از بین برده شدند.

مالیات و درگیری با اتحادیه باعث افزایش سریع نابرابری شد. در دوران ریگان سهم درآمد جمعیت یک درصدی ثروتمندان از توزیع درآمد تا ۵۰ درصد افزایش پیدا کرد. علاوه بر این، آزادی در سرمایه‌گذاری، تجارت و تأمین مالی در سراسر جهان با کمترین محدودیت از جانب دولت باعث افزایش نابرابری در دوره ریگان شد. جهانی‌سازی مزیت بزرگی برای سرمایه‌صنعتی قابل انتقال در مقابل نیروی کار بومی غیرقابل انتقال بود چراکه شرکت‌ها را تهدید می‌کردند که در صورتی‌که کارگران به حقوق و مزایای اندک راضی نشوند، تولید را به خارج از کشور انتقال می‌دهند. کارگران هم تابع‌تر از قبل می‌شدند و عضو اتحادیه‌ها نمی‌شدند. جهانی‌سازی حتی کار بنگاه‌های آمریکایی را راحت‌تر کرده بود. آنها سرمایه و کالاهای مصرفی را در جاهای دیگر تولید می‌کردند و برای فروش به آمریکا وارد می‌کردند. از دهه ۱۹۸۰ به بعد آمریکا کسری تجاری^۱ بزرگی را تجربه کرد. علت آن، افزایش تحرک سرمایه و همچنین تسهیل مسابقه برای مقررات‌زدایی بود - بنگاه‌های فراملیتی تهدید می‌کردند که فقط در کشورهای سرمایه‌گذاری کنند که کمترین مالیات و کمترین مقررات ممکن را داشته باشند. ریگان گام‌های بلندی برداشت تا اقتصاد آمریکا را بار دیگر به شرایط مشابه دهه ۱۹۲۰ برگرداند.

ریگان مسبب بیشترین میزان کسری بودجه دولتی پس از پایان جنگ جهانی دوم شد چراکه نه تنها مالیات را کم کرد، بلکه مخارج نظامی را هم تا ۱/۵ درصد تولید ناخالص داخلی افزایش داد. بزرگ‌ترین کسری پس از جنگ تا قبل از زمان ریگان در سال ۱۹۷۶ و برابر با ۴/۲ درصد تولید ناخالص داخلی بوده است. در حقیقت تا قبل از ریاست‌جمهوری ریگان و در پی اولین افزایش قیمت نفت در اوپک، سه سال پس از جنگ جهانی دوم، کسری بودجه به میزان ۳ درصد تولید ناخالص داخلی رسیده بود، اما از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۷ میانگین کسری سالیانه ۵/۹ درصد تولید ناخالص داخلی بود. از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۹ کسری هیچگاه کمتر از ۵/۶ درصد تولید ناخالص داخلی نبوده است. در حقیقت کسری آنقدر زیاد بود که ریگان خود مسبب وضع چند قانون مالیاتی شد که عواید دولت را افزایش می‌دادند. مهمترین آنها قانونی بود که در سال ۱۹۸۶ تصویب شد. قانون ۱۹۸۶ حداکثر نرخ مالیات بر درآمد شرکت‌ها را کاهش داد و همچنین خیلی از راه‌های گریز از پرداخت مالیات را هم حذف کرد. تأثیر مستقیم آن افزایش مالیات بر درآمد شرکت‌ها شد. جای تعجب ندارد درحالی‌که نرخ مالیات در سال‌های اخیر همچنان پایین مانده، لابی‌گرها^۲ در زمان ریاست‌جمهوری هم دمکرات‌ها و هم جمهوریخواهان از قانون مالیات، با راه‌های گریز جدید سوءاستفاده می‌کردند. این مسئله موجب کاهش اثربخشی نرخ مالیات بر شرکت‌ها و پایین آمدن درآمد مالیاتی شد. «اگر به

1. Trade Deficits

2. Lobbyists



قانون جدید مالیات دقت کنیم متوجه می‌شویم که همچنان پر از اشکال مالیاتی است. اشکالاتی که خیلی پرهزینه‌تر از اشکالات قبلی هستند که با آن همه سروصدا (در سال ۱۹۸۶) حذف شدند.^۱ رویکرد کلی سیاست‌های دوره ریگان در دوره جورج بوش^۲ نیز دنبال شد. جناح راست قوی‌تر شدند و دمکرات‌ها به گرایش خود به جناح راست ادامه دادند. بیل کلینتون^۳ در انتخابات ریاست‌جمهوری خود را به‌عنوان یک تجدیدطلب عرضه کرد، اما در زمان حکومت یک میانه‌رو طرفدار سرمایه‌های بزرگ بود. دمکرات‌ها نفوذ در کاخ سفید و سنا را در سال ۱۹۹۴ از دست دادند. آنها کنگره را از اواسط دهه ۱۹۵۰ در کنترل داشتند. رهبران کنگره - افرادی از قبیل نوت گینگریچ،^۴ دیک آرمی^۵ و تام دیلای^۶ - رادیکال‌ترین گروه‌های جناح راست بودند که در دوره پس از جنگ جهانی دوم کنترل کنگره را به‌عهده گرفته بودند. این همان حزب جمهوریخواهی بود که آیزنهاور پیش‌بینی کرده بود اصلاً رأی نمی‌آورد. جمهوریخواهان میانه‌رو در خطر بودند درحالی که حزب دمکرات در مسائل اقتصادی دست راست نیکسون و آیزنهاور بودند.

قضاوت در مورد تأثیر سیاست‌های اقتصادی کلینتون دشوار است، زیرا از یک‌سو سبب‌ساز رشد چشمگیر اقتصادی شد و از سوی دیگر، رکود گسترده پس از آن را فراهم کرد. او در دوره‌ای رئیس‌جمهور بود که رونق اقتصادی سریعی در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ اتفاق افتاد و برای اولین بار از سال ۱۹۷۰ نرخ بیکاری به کمتر از ۵ درصد تقلیل یافت. در سال ۲۰۰۰، نرخ بیکاری ۴ درصد بود و تورم هنوز در سطح متعادل باقیمانده بود. کلینتون افزایش ملایمی در نرخ مالیات بر درآمدهای بالاتر سازماندهی کرد، که همراه با رشد اقتصادی سریع منجر به مازاد بودجه در سه سال آخر ریاست‌جمهوری او شد که از سال ۱۹۶۹ اولین بار بود که این مازاد حاصل شده بود، اما همچنان مشکلات اقتصادی شدیدی وجود داشت. نخست رونق دوران کلینتون محصول چندین عامل بی‌دوام بود که بلافاصله پس از اتمام ریاست‌جمهوری او این عوامل از بین رفتند و کساد به بار آمد. قیمت‌های حسابی در اینترنت، مخابرات و بورس تا پس از سال ۱۹۹۷ همچنان وجود داشتند. یک شرکت حسابداری قلبی این اخبار جعلی را انتشار می‌داد تا اخبار مربوط به کاهش سود شرکت‌ها را پنهان کنند. دوم او از مقررات‌زدایی بیشتر در بازار مالی حمایت کرد که این موضوع باعث سقوط بازارهای مالی در سال ۲۰۰۸ شد. سوم او نظام رفاه اجتماعی را تضعیف کرد. چهارم کلینتون «پیمان تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا)»^۷ را به‌رغم مخالفت اتحادیه‌ها و بخش اعظم حزب دمکرات به کنگره

1. Hacker and Pierson, p. 109.

2. George Bush

3. Bill Clinton

4. Newt Gingrich

5. Dick Army

6. Tom Delay

7. North American Free Trade Agreement (NAFTA)

قبولاند و با کمک به تأسیس سازمان تجارت جهانی به گسترش و تعمیق جهانی شدن کمک کرد. پنجم در دوره او با برابری شدیداً زیاد شد. در دوران ریاست‌جمهوری وی سهم درآمد جمعیت یک درصدی ثروتمندان از توزیع درآمد از ۱۵ درصد به ۲۲ درصد افزایش یافت.^۱

بعد از پایان ریاست‌جمهوری کلینتون، کمتر از ۱۳/۵ درصد کارگران عضو اتحادیه بودند. در حالی که تعداد گروه‌های اجتماعی دیگری که از دهه ۱۹۷۰ از کاندیدهای دمکرات حمایت می‌کردند، از جمله جنبش‌های زنان و طرفداران محیط زیست، بیشتر شده بودند، اما هیچ‌کدام از آنها به شدت اتحادیه روی فعالیت‌های سیاسی در حمایت از منافع اقتصادی جمعیت دوسومی سطح پایین توزیع درآمد تمرکز نکرده بودند و هیچ‌کدام به اندازه اتحادیه‌ها مؤثر نبودند. جناحی که می‌خواست «برنامه اصلاحات» را نابود کند با مقاومت هرچه کمتری روبرو می‌شد.

جورج دبلیو بوش^۲ در سال ۲۰۰۱ به ریاست‌جمهوری رسید، یعنی درست زمانی که حساب‌های قیمتی بی‌وقفه رشد می‌کردند، در اواخر دهه ۱۹۹۰ ناگهان ترکیدند و اقتصاد را به سمت رکود کشاندند. در زمان ریاست‌جمهوری وی حزب جمهوریخواه مبارزه علیه «برنامه اصلاحات» را با موفقیت زیاد ادامه داد که پیروزی نهایی به وضوح دیده می‌شد. در زمان بوش بود که قوانین جامع کاهش مالیات که چندین تریلیون دلار از عواید دولت را هدر می‌داد، تصویب شد. بنابر محاسبات «سازمان شهروندان جویای عدالت مالیاتی»^۳ ۳۸ درصد از این کاهش مالیات در طی یک دهه به جیب جمعیت یک درصدی ثروتمندان در سال ۲۰۰۷ سرازیر شد.^۴ در حقیقت ۳۸ درصد از کاهش مالیات در سال ۲۰۱۰ نصیب این جمعیت یک درصدی شده است.^۵ بوش همچنین جنگ‌های خود خواسته در افغانستان و عراق به راه انداخت که تا به امروز هزینه‌های گزافی را به آمریکا تحمیل کرده است و در نهایت چندین تریلیون دلار هزینه به بار آورده‌اند. در زمان بوش به علت کاهش رشد اقتصادی درآمدهای دولت با محدودیت مواجه بود. به‌عنوان مثال، در سال ۲۰۰۸، درآمد خانوارهای متوسط با احتساب تورم کمتر از درآمد خانوارهای متوسط در دهه قبل بود. به‌عبارتی، پس از جنگ جهانی دوم برای اولین بار درآمد واقعی خانوار افت کرد. کاهش مالیات‌ها، جنگ‌های پرهزینه و اقتصاد بی‌رونق مازاد بودجه دوران کلینتون را به کسری‌های بزرگ تبدیل کرد، اما بازارهای مالی در سال ۲۰۰۸ متلاشی شدند و رونق کمرنگ اقتصادی را به وضعیت بحرانی و رکود تبدیل کردند. بحران اقتصادی درآمدهای دولت را کاهش داد و باعث مخارج بیشتر در برنامه‌های بیمه بیکاری و خدمات درمانی

1. See <http://www.stateofworkingamerica.org/charts/view/155>

2. George W. Bush

3. Citizens for Tax Justice

4. Citizens for Tax Justice, "The Bush Tax Cuts: The Latest CTJ Projections," March 2007.

5. A. Fieldhouse and E. Pollack, "Tenth Anniversary of the Bush-Era Tax Cuts," Economic Policy Institute Policy Memorandum 184, 1 June, 2011.



نیازمندان شد. دولت که نگران سقوط نظام مالی جهانی بود ۱۲ تریلیون دلار برای حمایت از بازارهای مالی اختصاص داد. دولت همچنین برای جلوگیری از به وجود آمدن رکودی که می توانست به فاجعه منجر شود برنامه خرج از محل قرض^۱ را شروع کرد.

مدل اقتصادی جناح راست که شکست خورده بود با سیاست‌های شتابزده جورج دبلیو بوش و تلاش او باما^۲ برای جلوگیری از رکود اقتصادی همراه شد. بزرگ‌ترین کسری بودجه دولت در دوران صلح‌آمیزی که او باما به قدرت رسید اتفاق افتاد. طراحی سیاست‌هایی برای کاهش یا حذف این کسری منطقی به نظر می‌رسید، اما سیاست‌های این‌چنینی طراحی نشده بود. دمکرات‌ها و جمهوریخواهان به این نتیجه رسیده‌اند که علت این کسری بزرگ مردم طماع آمریکا هستند که مخارجی را از دولت توقع دارند که بهای آن را نمی‌پردازند. سناتور جمهوریخواه سابق ایالت یوتا^۳ و رئیس کمیته او باما برای حل کمبودهای احتمالی در تأمین اجتماعی این چنین اظهار می‌دارد: «تأمین اجتماعی شبیه به گاو شیرده‌ای با ۳۱۰ میلیون پستان است». گویی مقصر مردم آمریکا هستند که شیره دولت را مکیده‌اند. به موجب این استدلال، راه حل بارز این مسئله کاهش مخارج اضافی غیرنظامی به منظور از بین بردن کسری بودجه است. افزایش نرخ‌های مالیاتی برای جمهوریخواهان مطلوب نیست و رئیس‌جمهور او باما تنها افزایش ملایمی را در مالیات برای افراد با درآمد بالا پیشنهاد کرده است. در حقیقت انتظار می‌رود کاهش کسری بودجه بیشتر از طریق کاهش مخارج غیرنظامی باشد. این هدف بلندمدت ائتلاف جناح راست است. پس از سال ۲۰۰۷ بحران اقتصادی شروع شد و مخارج دولت به شدت افزایش یافت. مبلغ ۱/۳ درصد تریلیون دلاری که برای حذف کسری بودجه سال ۲۰۱۰ لازم بود تنها ۴۷ درصد از کل مخارج دولت در سال ۲۰۰۷ بود که شامل خدمات درمانی، خدمات درمانی نیازمندان، تأمین اجتماعی و دفاع است. اصرار بر کاهش کسری بودجه صرفاً از طریق کاهش مخارج دولت در حکم نابودی شبکه تأمین اجتماعی و سرمایه‌گذاری دولت است.

در سال ۲۰۱۰ رئیس‌جمهور او باما و کنگره توافق کردند روند کاهش مالیات که بوش وضع کرده بود تا دو سال دیگر ادامه یابد. این تصمیم درآمدهای دولت را به میزان ۸۵۰ میلیارد دلار کاهش داد و اوضاع را وخیم‌تر کرد. جمعیت یک درصدی ثروتمندان ۲۵ درصد و جمعیت ۴۰

1. Deficit- Financed Program

یعنی درست در زمانی که بودجه کسری دارد، دولت اقدام به خرج بیشتر می‌کند و این مخارج بیشتر را با قرض گرفتن بیشتر تأمین مالی می‌کند.

2. Obama

3. Utah

درصدی فقرا فقط ۹ درصد از کاهش مالیات سود می‌بردند.^۱ بنابراین به جای حذف دلایل کسری برای حل مسائل مالی، جمهوریخواهان جناح راست و دمکرات‌های محافظه‌کار که تابع حامیان مالی الیگارشی^۲ خود بودند، از بحران کسری‌های بودجه برای اجرای سیاست ریاضت اقتصادی علیه مردم آمریکا استفاده کردند. فلیپس‌فین در بررسی تلاش‌های طولانی جناح راست برای بی‌اثر کردن «برنامه اصلاحات» این‌چنین نتیجه‌گیری کرد: «مخالفان» «برنامه اصلاحات» به هدف خود رسیدند: «برنامه اصلاحات» خنثی شد.^۳

۲. مدل اقتصادی جناح راست به رشد اقتصادی کندتر، افزایش نابرابری و کسری بودجه منجر شد

از اواخر دهه ۱۹۷۰ با تغییر رژیم اقتصادی، نرخ رشد اقتصادی خیلی پایین آمد و میزان نابرابری تشدید شد. علاوه بر تغییر در مدل‌های اقتصادی که در این رکود دست داشت عوامل دیگری نیز دخیل بودند. آمار مربوط به رکود کاملاً واضح بود. نرخ رشد تولید ناخالص داخلی واقعی از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۵ حدود ۳/۷۵ درصد در سال بود و از سال ۱۹۷۹ تا ۲۰۱۰ این رقم در حدود ۲/۷۵ درصد بود.^۴ نمودار ۱ اطلاعات مربوط به درآمدهایی که بازار منشأ آن بوده نه دولت نشان می‌دهد، لذا اثر پرداخت‌های انتقالی دولت از قبیل تأمین اجتماعی و بیمه بیکاری را شامل نمی‌شود. این تصویر نشان می‌دهد که درآمد سرانه واقعی از سال ۱۹۴۶ تا ۱۹۷۶ نسبت به سال ۱۹۷۶ تا ۲۰۰۷

1. Citizens for Tax Justice, "Compromise Tax Cut Plan Heavily Tilts in Favor of the Well-Off," 10 December, 2010.

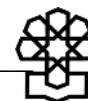
اوپاما تعهد داد که این کاهش به نخستین ۲۵۰ هزار دلاری درآمد خانوار محدود شود - از قرار معلوم این تعریف اوپاما از بالاترین درآمد طبقه متوسط است، اما چون اوپاما در سال ۲۰۱۰ به درخواست جمهوریخواهان برای برداشتن محدودیت درآمد اجازه داد، دلیلی وجود ندارد که پنداشت او بعد از سال ۲۰۱۲ زمانی که جمهوریخواهان تأثیر بیشتری در کنگره دارند، آنها را گسترش نخواهد داد. شایان ذکر است که دلایل خوبی برای تداوم تحرک بخشیدن به اقتصاد خرد شده ما با تأمین مالی کسری بودجه نه از طریق کاهش مالیات افراد ثروتمند بلکه از طریق کاهش مخارج روی سرمایه‌گذاری عمومی و برنامه‌های اجتماعی، وجود دارد. کاهش بار مالیاتی نیمه پایین توزیع درآمد در برنامه کاهش مالیات بوش - اوپاما در مقابل نفع بیشتری که آنها از طریق حل مشکلات اقتصادی که علتش رشد سریع کسری بودجه است دریافت می‌کنند، بسیار اندک است.

2. Oligarchs

3. Kim Phillips-Fein, P. 322.

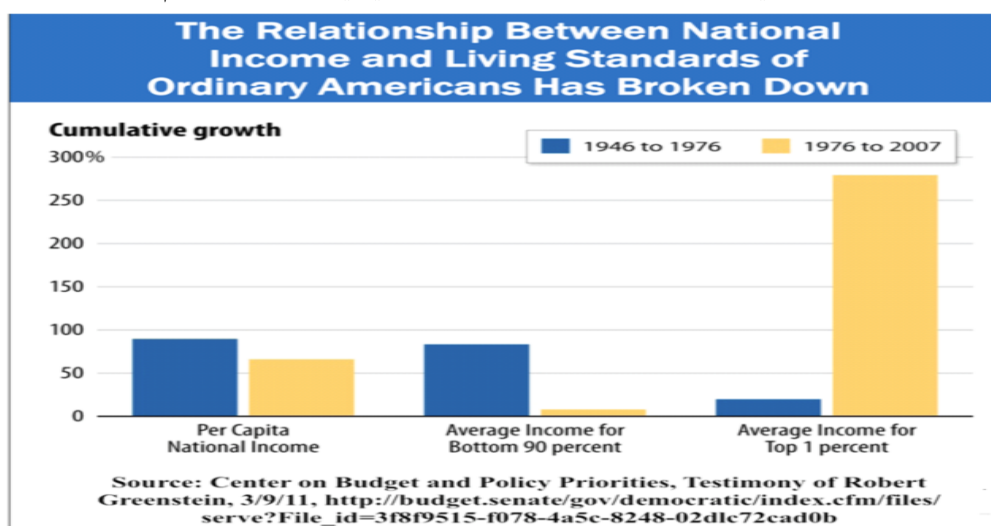
۴. این مقاله استدلال می‌کند که برای بهبود شرایط در بازار کار و افزایش نرخ رشد درآمدهای مالیاتی، نرخ رشد بالاتری نیاز است. اما رشد سریع‌تر تحت شرایط جاری، مشکلات زیست‌محیطی، مانند تشدید گرم شدن کره‌زمین و به‌کارگیری بیش از حد منابع تجدیدناپذیر، را وخیم‌تر خواهد کرد. ما به مدل اقتصادی احتیاج داریم که این مشکلات را به حساب بیاورد. چنین مدلی می‌تواند رشد اقتصادی و بیکاری را با هم داشته باشد. ن.ک:

Robert Pollin, James Heintz and Heidi Garrett-Peltier, "The Economic Benefits of Investing in Clean Energy," Center For American Progress, June 2009.



سریع‌تر رشد کرده است. در دوره قبل میانگین درآمد جمعیت ۹۰ درصدی طبقه پایین سریع‌تر از میانگین درآمد جمعیت یک درصدی طبقه بالا رشد کرده است. به‌هرحال، با وجود اینکه تولید ناخالص داخلی واقعی سرانه در دوره بعدی ۶۶ درصد افزایش یافت، میانگین درآمد بازاری برای جمعیت ۹۰ درصدی طبقه پایین فقط ۸ درصد رشد کرد و میانگین درآمد جمعیت یک درصدی طبقه بالا تا ۲۸۰ درصد رشد کرد.^۱ در دوران رونق سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۷ درآمد جمعیت یک درصدی ثروتمندان با احتساب تورم ۶۱/۸ درصد رشد داشتند و جمعیت یک‌صدم درصدی بسیار ثروتمند درآمدشان ۹۴/۱ درصد افزایش یافت، اما جمعیت ۹۰ درصدی طبقه پایین فقط ۳/۹ درصد رشد کرد.^۲ با این اوصاف، به‌نظر می‌رسد توزیع نابرابر درآمد در اواخر دهه ۱۹۲۰ در مقایسه با آنچه در دوره زمامداری بوش اتفاق افتاد مساوات‌طلبانه باشد!

نمودار ۱. رابطه میان درآمد ملی و استاندارد زندگی آمریکایی‌های عادی در هم شکسته شده



نمودار ۲ اطلاعاتی درباره رشد درآمد واقعی خانوارها را براساس پنج گروه درآمدی نشان می‌دهد. معیاری که برای اندازه‌گیری درآمد در اینجا استفاده شده شامل پرداخت‌های انتقالی دولت است، اما شامل نفع حاصل از سرمایه نمی‌شود که عمدتاً نصیب افرادی می‌شود که بالاترین درآمد را دارند. در اینجا دو حقیقت آشکار می‌شود. نخست نرخ رشد درآمد واقعی خانوار در دورانی که «برنامه اصلاحات» رونق داشت بیشتر از زمانی بود که پایه‌های «برنامه اصلاحات» از اواخر دهه ۱۹۷۰ تضعیف شد. دوم توزیع درآمد به مراتب نابرابرتر شده است. در دوره اول بالاترین نرخ

1. Center on Budget and Policy Priorities, "Testimony of Robert Greenspan President, Center on Budget and Policy Priorities Before the Senate Committee on Budget," 9 May, 2011.

2. Center on Budget and Policy Priorities, "Top 1 Percent of Americans Reaped Two-Thirds of Income Gains in Last Economic Expansion," 9 September, 2009.

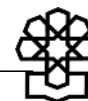
رشد در پایین‌ترین دهک و کمترین رشد در بالاترین دهک قرار دارد. در دوره پس از سال ۱۹۷۹ فقیرترین دهک واقعاً از کاهش در درآمد واقعی خانوار رنج می‌برد. دومین دهک فقیر رشد نزدیک به صفر داشت و بالاترین دهک بالاترین نرخ رشد را داشت.

استفاده از دهک‌ها، افزایش در نابرابری که در رأس توزیع درآمد متمرکز شده است را پنهان می‌کند. به‌عنوان مثال، از سال ۱۹۷۹ تا ۲۰۰۷ جمعیت یک درصدی ثروتمندان نسبت به جمعیت ۹۰ درصدی طبقه پایین سهم بیشتری از رشد درآمد را دریافت کرد، موضوعی که تا قبل از انقلاب ریگان باورکردنی نبود.^۱ در دوران رشد سریع مالی در اواخر دهه ۱۹۲۰ سهم درآمد بازاری (شامل نفع حاصل از سرمایه) برای جمعیت یک درصدی ثروتمندان به اوج خود یعنی ۲۳/۹ درصد رسید و بعد از سال ۱۹۲۹ خیلی کم شد و در دوران طلایی حدود ۱۰ درصد باقی ماند. به‌هرحال، دقیقاً زمانی که نیروهای سیاسی جناح راست در دهه ۱۹۸۰ به تقویت خود پرداختند، شاخص نابرابری روندی افزایشی داشت به‌گونه‌ای که در سال ۲۰۰۷، قبل از ترکیدن حساب مالی به ۲۳/۵ درصد رسید.^۲ در سال ۲۰۰۷ جمعیت یک‌صدم درصدی بسیار ثروتمند، ۶ درصد درآمد بازار را دریافت کردند که نسبت به سال‌های ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ بیشتر بود.^۳ افزایش چشمگیر سهم درآمدی که طبقه بسیار ثروتمند دریافت می‌کرد نشان می‌دهد که چرا هیچ عکس‌العمل سیاسی علیه نرخ رشد اندک مدل اقتصادی جدید، اتفاق نمی‌افتد. نابرابری آنقدر سریع رشد می‌کرد که حتی اگر نرخ کلی رشد اقتصادی هم کم می‌شد، نرخ قابل توجهی از رشد درآمد برای رهبران سیاسی و اقتصادی ارائه می‌داد. چون این رهبران از ثروتشان برای کنترل فرآیند سیاسی استفاده می‌کردند، با مدل اقتصادی جناح راست به‌طور جدی مقابله نمی‌شد. در اواخر دهه ۱۹۲۰ نظام سیاسی آمریکا دوباره به الیگارشی یا حاکمیت اقلیت برگشت.

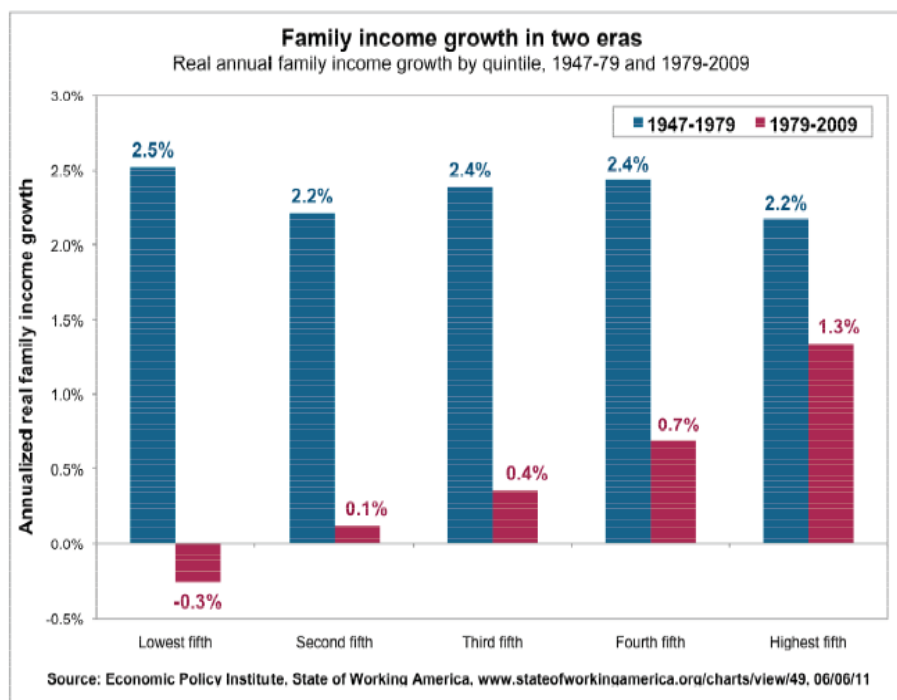
1. See <http://www.stateofworkingamerica.org/charts/view/82>

۲. هکر و پیرسون برآورد کردند که در حدود ۲۸ درصد از افزایش سهم درآمد یک درصد ثروتمندان از سال ۱۹۷۰ تا ۲۰۰۴ ناشی از کاهش مالیات بوده است، ص ۴۹.

3. T. Piketty and E. Saez, "Striking it Richer: The Evolution of Top Incomes in the United States (Updates with 2007 Estimates)," 5 August, 2009. At: <http://elsa.berkeley.edu/~saez/saez-USStopincomes-2007.pdf>

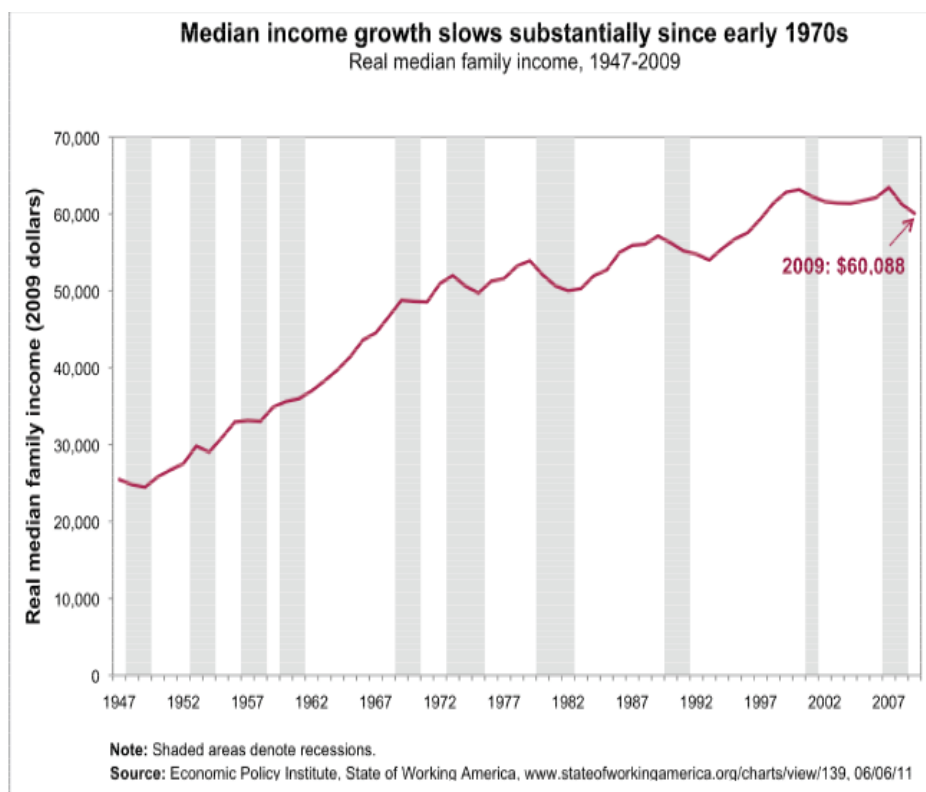


نمودار ۲. مقایسه رشد درآمد خانوارها در دو دوره سال‌های ۱۹۴۷-۱۹۷۹ و ۱۹۹۷-۲۰۰۹



نمودار ۳ آثار تغییر رژیم بر یک خانواده آمریکایی را نشان می‌دهد. در این نمودار بر ارزش واقعی درآمد یا درآمد تعدیل شده با توجه به نرخ تورم یک خانواده با درآمد متوسط تأکید شده است. در دوره ۱۹۴۷ تا ۱۹۷۹ درآمد خانوارهای متوسط تقریباً دو برابر شد که نشان‌دهنده پیشرفت در شرایط اقتصادی طبقه متوسط آمریکا بود، اما رشد درآمد پس از اتمام «برنامه اصلاحات» به‌طور چشمگیری کاهش یافت. متوسط درآمد در سال ۱۹۹۳ اندکی بیشتر از میزان متوسط درآمد در سال ۱۹۷۹ بود. در دوران ریاست‌جمهوری کلینتون این رقم تقریباً ۱۷ درصد افزایش یافت. در دوره جورج دبلیو بوش متوسط درآمد تقریباً ۳ درصد کاهش یافت. پس از اینکه در سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۹ درآمد خانوارهای متوسط ۲/۴ درصد افزایش یافت، این رقم طی سال‌های ۱۹۷۹ تا ۲۰۰۹ فقط ۰/۰۴ درصد افزایش یافت. اگر به‌علت افزایش در ساعت کار به‌ازای هر خانوار بعد از سال ۱۹۷۹ نبود، این تغییر منفی می‌شد. در دوره نئولیبرال، تولید ناخالص داخلی واقعی هر سال ۲/۷۵ درصد افزایش یافت. همچنین بازدهی نیروی کار سالیانه ۱/۶ درصد افزایش یافت (بعد از اینکه از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۹ هر سال ۲/۵ درصد افزایش یافت)، اما به‌علت ساختار مدل اقتصادی جدید طبقه فقیر و متوسط آمریکا نتوانستند در این رشد سهیم باشند.

نمودار ۳. متوسط رشد درآمد از اواسط دهه ۱۹۷۰ به‌طور چشمگیری کند شده است



۳. مدل اقتصادی جناح راست و جنگ باعث بحران کسری بودجه گردید

از آنجا که مدل اقتصادی جناح راست مدافع سرسخت کاهش شدید مالیات برای اقشار با درآمدهای بالاست و باعث کاهش نرخ رشد اقتصادی می‌شود، گرایش شدیدی به مهار رشد درآمد مالیاتی دولت دارد. این مدل مخارج دولت در مورد شبکه تأمین اجتماعی و سرمایه‌گذاری‌های دولتی را کاهش داد، اما در عین حال مخارج نظامی و پروژه‌هایی را افزایش داد که در حقیقت اعانه به شرکت‌های آمریکاست. علاوه بر این، تا الان پیشنهادهای سیاستمداران محافظه‌کار مبنی بر خصوصی‌سازی برنامه‌هایی مثل تأمین اجتماعی و خدمات درمانی با عکس‌العمل‌های سیاسی شدیدی مواجه شد که عملی کردن آنها را دشوار می‌کند. تلاش جورج دبلیو بوش برای خصوصی‌سازی تأمین اجتماعی با چنان مقاومتی روبرو شد که او پیشنهاد خود را پس گرفت. حداقل تاکنون این مدل عملاً بیشتر از آنکه مخارج را پایین بیاورد رشد عوامل را محدود کرده است. وجود این نگرش‌ها در مجموع باعث می‌شود کسری فزاینده یک ویژگی ساختاری در مدل جناح راست باشد.



سابقه تاریخی هم این ادعا را اثبات می‌کند. نسبت بدهی دولت فدرال به تولید ناخالص داخلی متغیری است که برای اندازه‌گیری میزان بدهی دولت استفاده می‌شود. پس از پایان جنگ در سال ۱۹۴۶ این نسبت تا ۱۱۲ درصد افزایش یافت. در طی دهه‌های اول پس از جنگ جهانی دوم نرخ رشد اقتصادی بیشتر از نرخ رشد بدهی دولت بود و بنابراین نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی کاسته شد. یک سال قبل از ریاست‌جمهوری رونالد ریگان این نسبت ۲۶ درصد بود. قبل از ریاست‌جمهوری ریگان هیچ مشکلی در مورد بدهی یا کسری بودجه وجود نداشت. پس از پایان ریاست‌جمهوری ریگان در سال ۱۹۸۸، نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی تا ۴۱ درصد افزایش یافت، این نسبت تقریباً ۶۰ درصد بیشتر از قبل شد. در طول دوره ریاست‌جمهوری جورج بوش پدر، این نسبت به ۴۸/۱ درصد افزایش یافت، یعنی تقریباً میزان بدهی دو برابر بدهی در سال ۱۹۸۱ شد. در دوران کلینتون با افزایش رشد اقتصادی و افزایش مالیات بر ثروتمندان نسبت بدهی از ۴۹/۳ درصد به ۳۴/۷ درصد کاهش یافت. در سه سال آخر دوران کلینتون دولت فدرال حتی مازاد هم داشت.

وقتی در ژانویه ۲۰۰۱ بوش به قدرت رسید دفتر بودجه کنگره^۱ که مسئول ارزیابی پیامدهای بودجه‌ای مخارج و مالیات‌های مصوب است و گرایش به هیچ‌یک از دو حزب جمهوریخواه یا دمکرات ندارد و مستقل از گرایش‌های سیاسی دو حزب عمل می‌کند، پیش‌بینی کرد با ادامه سیاست‌های موجود (شامل نرخ مالیات‌ستانی در دولت کلینتون) دولت فدرال تا دهه آینده همچنان مازاد فزاینده خواهد داشت. مازاد فزاینده ۵/۶ تریلیون دلار پیش‌بینی شد.^۲ این پیش‌بینی‌ها مشکلات تأمین اجتماعی، خدمات درمانی بازنشستگان و خدمات درمانی نیازمندان را هم در نظر گرفته بود. در زمان این پیش‌بینی در سال ۲۰۰۱، کل بدهی از ابتدا فقط ۳/۳ تریلیون دلار بود. به نظر می‌رسید تمام بدهی‌های دولت رو به پایان است.

بسیاری از سیاستمداران و اقتصاددانان محافظه‌کار، به جای تشویق این چشم‌انداز، ابراز نگرانی کردند که این مازاد خطرناک است زیرا بازار اوراق خزانه،^۳ که نقش مهمی در نظام مالی دارد، از سرچشمه خشک می‌شود. از این منظر بهترین راه حل مشکل در حال افزایش، کاهش مالیات بود. رئیس فدرال رزرو، آلن گرین اسپین^۴ معتقد بود که بهتر است به جای پرداخت بدهی، مالیات‌ها را کم کنیم. «در سال ۲۰۰۱ گرین اسپین با توجه به مازاد بودجه، از سیاست کاهش مالیات بوش

1. Congressional Budget Office (CBO)

2. Congressional Budget Office, "The Budget and Economic Outlook: Fiscal Years 2002-2011," 31 January, 2001.

3. Treasury Bond Market

4. Alan Greenspan

حمایت کرد که این مسئله باعث تعجب دمکرات‌ها شد.^۱

با سیاست کاهش مالیات بوش و سیاست‌های دیگر مازاد بودجه واقعی و آتی به کسری بودجه بزرگی تبدیل شد. در حقیقت، از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۱ کسری فزاینده ۴/۷ تریلیون دلاری به بار آمد که ۱۰/۳ تریلیون دلار از برآورد دفتر بودجه کنگره در سال ۲۰۰۱ تنزل پیدا کرده است. در دوران ریاست‌جمهوری بوش محرز شد که تریلیون‌ها دلار از درآمدهای مالیاتی که در طی یک دهه با چنین کاهش‌های مالیاتی از بین رفته است، کسری بودجه زیادی به بار می‌آورد. در حقیقت، این کاهش مالیات معادل ۳ تریلیون دلار از درآمد دولت را طی سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۰ کم کرد،^۲ اما استراتژیست‌های سیاسی جناح راست این موضوع را به نفع سیاست کاهش مالیات می‌دانند. پل کروگمن^۳ [اقتصاددان لیبرال منتقد جناح محافظه‌کار] در سال ۲۰۰۳ در نقد راهبرد مالیاتی جناح محافظه‌کار چنین نوشت:

«[جناح محافظه‌کار ادعا می‌کند] مالیات‌ها آنقدر زیاد است که مردم قادر به پرداخت آن نیستند درحالی‌که سایر تعهدات هزینه‌ای دولت پابرجاست، اما مسئله همین جاست. فایننشال تایمز^۴ پیشنهاد می‌کند که اکثر جمهوریخواهان افراطی در واقع یک قطار مالی قراضه می‌خواهند: اگرچه پیشنهاد کاهش مخارج به‌ویژه در برنامه‌های اجتماعی، یک موضوع انتخاباتی گول‌زننده است، بحران بودجه‌ای این امکان را برای جناح راست فراهم می‌کند که برای کاهش مخارج اجتماعی دولت فشار بیاورند، بدون آنکه خود را در معرض نقد قرار دهند. پنهان نیست که نظریه‌پردازهای جناح راست می‌خواهند برنامه‌هایی که حق مسلم آمریکایی‌هاست را از بین ببرند.»^۵

در سالی که جورج دبلیو بوش به قدرت رسید نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی، ۳۲ درصد بود. زمانی‌که در سال ۲۰۰۸ دوران ریاست‌جمهوری او به پایان رسید این نسبت به ۴۰/۳ درصد افزایش یافت، اما کسری بودجه در مرز انفجار بود. بوش مالیات را کاهش داد و جنگ‌های غیرضروری و پرهزینه به راه انداخت. جوزف استیگلیتز و لیندا بیلمس^۶ هزینه نهایی جنگ عراق را ۳ تریلیون دلار تخمین زدند.^۷ بوش اقتصاد را به مرز انفجار کشاند. مقررات‌زدایی افراطی بحران مالی فاجعه باری را سبب شد که باعث سقوط جدی اقتصاد شد و اوضاع اقتصادی را به شدت مستعد بروز یک رکود بزرگ اقتصادی نمود. در اولین سال دوره ریاست‌جمهوری او باما، بحران

1. Wall Street Journal, "Former Fed Chief Greenspan Favors Clinton-Era Tax Rates," 4/5 June, 2011.

2. A. Fieldhouse and E. Pollack, "Tenth Anniversary of the Bush-Era Tax Cuts," Economic Policy Institute Policy Memorandum 184, 1 June, 2011.

3. Paul Krugman

4. Financial Times

5. New York Times, "Stating the Obvious," 27 May, 2003.

6. Joseph Stiglitz and Linda Bilmes

7. Linda Bilmes and Joseph Stiglitz, Washington Post, "The Iraq War Will Cost Us \$3 Trillion, and Much More," 9 March, 2008.



اقتصادی شدیدتر شد و نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی به ۳۵/۵ درصد رسید. در سال ۲۰۱۰، نسبت بدهی به ۶۲/۵ درصد رسیده بود. پیش‌بینی شده در سال ۲۰۱۲ کسری بودجه به ۷۵/۱ درصد برسد. این افزایش کسری بودجه نتیجه توافق اوباما و کنگره جمهوریخواهان در سال ۲۰۱۰ مبنی بر تمدید دوساله سیاست بوش برای کاهش مالیات بود. اگر سیاست بوش برای کاهش مالیات تا بعد از سال ۲۰۱۲ هم تمدید شود این رقم طی یک دهه به ۹۵ درصد می‌رسد.

کسری بودجه سالیانه برابر است با بهره پرداختی روی بدهی موجود به اضافه مازاد یا کسری «اولیه»^۱ (تفاضل درآمدها و مخارج دولت بجز بهره‌های پرداختی). زمانی که نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی بالا برود، پرداخت‌های بهره‌ای آنقدر زیاد می‌شود که بودجه حتی با وجود مازاد اولیه زیاد در حالت کسری باقی می‌ماند. به عنوان مثال، در پیش‌بینی ژانویه ۲۰۱۱ دفتر بودجه کنگره (که تصور می‌کردند سیاست کاهش مالیات بوش بعد از سال ۲۰۱۲ پایان می‌پذیرد) بودجه اولیه^۲ بعد از سال ۲۰۱۷ هم مازاد دارد، اما بهره‌های پرداختی همچنان افزایش پیدا می‌کند و در سال ۲۰۲۱ به ۸۰۰ میلیارد دلار خواهد رسید و کسری بودجه در سال ۲۰۲۱ حدود ۷۶۳ میلیارد دلار خواهد بود. این کسری‌های بودجه میراث دوران جورج دبلیو بوش است. نمی‌توان تنها با تراز کردن مخارج و درآمدها، کسری بودجه را از بین برد، باید مخارج دولت را به اندازه‌ای پایین می‌آوردیم یا درآمدها را به اندازه کافی افزایش می‌دادیم تا مازاد اولیه، پرداخت‌های بهره‌ای را پوشش دهد و اگر نرخ بهره از میزان کنونی بالاتر برود این پرداخت‌ها افزایش زیادی می‌یابد. حتی اگر بودجه اولیه در نهایت تراز شود افزایش‌های ناگهانی کسری بودجه در دولت بوش سبب شده است تا برای مدت زیادی ریاضت اقتصادی ایجاد کند. این بخشی از ویژگی‌های سرسختانه راهبرد «گرسنگی دادن به گول دولت» است.

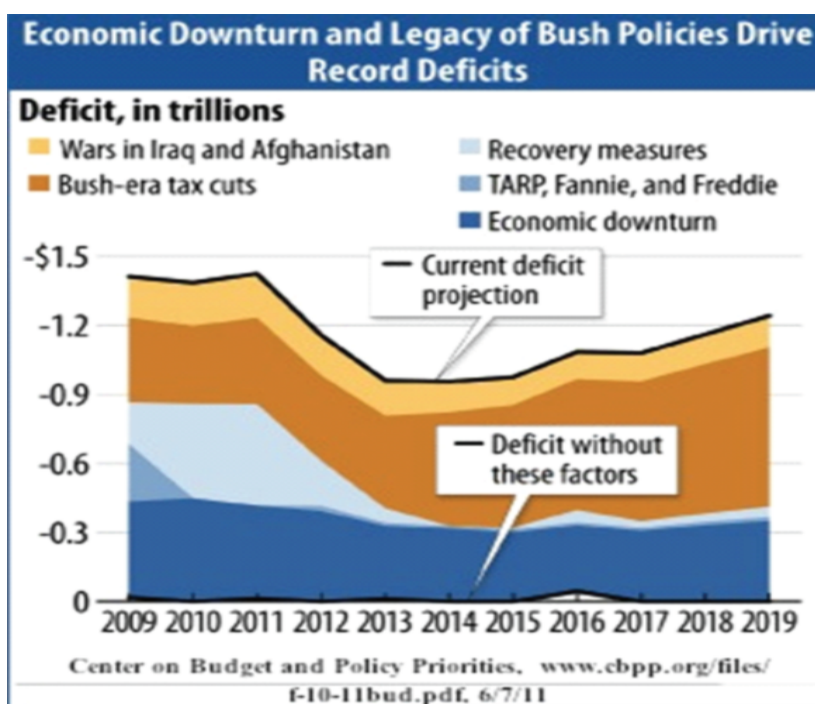
نمودار ۴، براساس تحلیل داده‌های دفتر بودجه کنگره توسط مرکز اولویت‌های بودجه‌ای و سیاستگذاری^۳، با فرض به پایان رسیدن سیاست کاهش مالیات بوش و اوباما در سال ۲۰۱۲، نشان می‌دهد که مشکلات فعلی و آینده کسری بودجه فقط از چهار عامل ناشی می‌شود: جنگ در عراق و افغانستان، سیاست کاهش مالیات بوش، آثار درآمدی و مخارجی رکود اقتصادی و پیش‌بینی رشد اقتصادی کند و تا حد کمتری، اقداماتی که برای جلوگیری از رکود و سقوط بازارهای مالی انجام شده است.^۴ «رکود اقتصادی، سیاست کاهش مالیات در دوران بوش و جنگ افغانستان و

1. Primary Surplus or Deficit
2. Primary Budget
3. Center on Budget and Policy Priorities

۴. این موارد شامل آثار تغییر در پرداخت‌های بهره‌ای به سبب چهار عامل فوق است.

عراق، دلایل عمده کسری‌های بودجه طی ۱۰ سال آینده خواهند بود.^۱ شایان ذکر است اقلامی که دولت قانوناً موظف به هزینه‌کردن آنهاست (به‌استثنای هزینه‌های نظامی)، یعنی جبران خدمت (حقوق و مزایا)^۲ کارمندان فدرال، تأمین اجتماعی، خدمات درمانی و برنامه‌های اجتماعی دیگر در این لیست نیستند چراکه این موارد نقشی در کسری بودجه نداشته‌اند. با این همه ائتلاف جناح راست اصرار داشت که برای از بین بردن مشکل کسری بودجه این برنامه‌ها باید حذف شوند. در حقیقت تنها مسئولیت مردم عادی آمریکا در مورد مسئله کسری بودجه این بود که رئیس‌جمهوری را انتخاب کنند که تا مدل اقتصادی جناح راست را به‌کار بگیرد و برای جنگ‌های خودخواسته پول صرف کند. به‌هرحال، ندانم‌کاری آنها به دو دلیل کم‌اهمیت شده است. نخست رسانه‌های محافظه‌کار تحت کنترل شرکت‌ها دلایل ایجاد بحران و سیاست‌های لازم برای پایان دادن به بحران را طوری توضیح می‌دهند که مؤید دیدگاه ائتلاف جناح راست در مورد این مسائل باشد. بنابراین اغلب آمریکایی‌ها حقایق اساسی این مسئله را نمی‌دانند. دوم ادبیات علم سیاست نشان می‌دهد که سیاستمداران تنها به میل و سلیقه طبقه ثروتمند عکس‌العمل نشان می‌دهند.

نمودار ۴. کسری بودجه بی‌سابقه ناشی از رکود اقتصادی و سیاست‌های بوش



1. Center on Budget and Policy Priorities, "Economic Downturn and Bush Policies Continue to Drive Large Projected Deficits," 10 May, 2011.

2. Compensation



واضح است که عکس‌العمل منطقی به این مسئله این موارد است: حذف تمامی سیاست‌های کاهش مالیات‌های بوش (حتی آنهایی که آلن گرین اسپین فکر می‌کند تدبیر خوبی هستند)،^۱ افزایش مالیات بر ثروتمندان و شرکت‌ها بالاتر از سطح دوره کلینتون و حتی افزایش معتدل مالیات بر درآمد طبقه متوسط، پایان دادن به جنگ و قطع بودجه نظامی، تشدید مقررات بازارهای مالی با هدف متوقف کردن خسارات اقتصادی که اقتصاد بدهکار و حباب‌زده به بار آورده بود، و مهم‌تر از همه، جایگزین کردن مدل اقتصادی فعلی جناح راست با مدلی که نرخ رشد اقتصادی را افزایش و بیکاری را کاهش می‌دهد. در حقیقت، چون ایجاد یک مدل اقتصادی مناسب نیازمند افزایش در مخارج عمومی است، لازم است که درآمدهای بخش دولتی را بالا ببریم نه اینکه از طریق کاهش مالیات، عواید را پایین بیاوریم.

۴. برای حل بحران کسری بودجه در دهه آینده چه اقداماتی باید صورت پذیرد؟^۲

برای پرداختن به بحران کسری بودجه در دهه آینده باید مخارج را کم کنیم و درآمدهای مالیاتی را افزایش دهیم. اما بجز مخارج نظامی، کاستن از سایر مخارج، سهم قابل توجهی در کسری بودجه نخواهد داشت. در حقیقت در سال ۲۰۰۸ مخارج غیرنظامی نسبت به دوران رونالد ریگان درصد کمتری از تولید ناخالص داخلی را دارا بود و تعداد کارکنان غیرنظامی دولت فدرال در سال ۲۰۰۸ کمتر از تعداد آنها در سال ۱۹۶۷ بود. در این دوره جمعیت بیش از ۵۰ درصد رشد کرده بود. برای کاهش کسری بودجه و نابرابری و همچنین سرمایه‌گذاری در برنامه‌های ضروری دولت، لازم است درآمدهای بیشتری برای دولت فراهم شود. درآمد مالیاتی دولت فدرال در سال ۲۰۱۰ به صورت درصدی از تولید ناخالص داخلی بدتر از ۶۰ سال گذشته بود.^۳ بیشتر مردم آمریکا متوجه نیستند که براساس استانداردهای بین‌المللی مالیات اندکی را می‌پردازند.^۴ اگر مالیات در آمریکا در سال ۲۰۰۹ معادل یک کشور متوسط سازمان همکاری اقتصادی و توسعه^۵ می‌بود، دولت معادل ۱/۴ تریلیون دلار درآمد اضافه در آن سال می‌داشت. افزایش درآمد مالیاتی به میزان متوسط کشورهای سازمان همکاری اقتصادی و توسعه کسری بودجه‌های فعلی و آتی را از بین می‌برد.

۱. آلن گرین اسپین «اکنون می‌گوید... او برگشت به نرخ‌های مالیاتی دوره کلینتون را حمایت می‌کند.» ن.ک. Wall Street Journal, "Former Fed Chief Greenspan Favors Clinton-Era Tax Rates," June 4/5, 2011.

۲. در قسمت ششم مشکلات بلندمدت بودجه بررسی می‌شود.

3. New York Times, "Health Care Costs and the Tax Burden," 7 June, 2011.

۴. البته، کشورهای اروپایی و اسکاندیناوی با درآمدهای مالیاتی بسیار بالاتر خدمات عمومی بسیار بهتری از ایالات متحده آمریکا ارائه می‌کنند.

5. Organization for Economic Cooperation and Development (OECD)

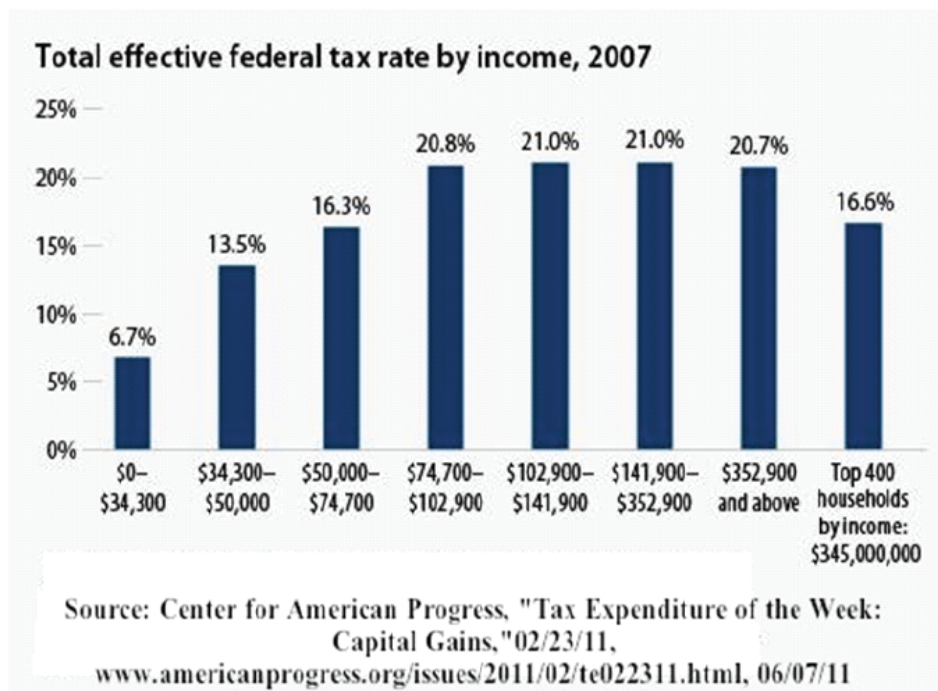
درآمدهای اندک مالیاتی و انعطاف‌پذیری محدود نظام مالیاتی معلول نرخ‌های پایین مالیات بر درآمد افراد و شرکت‌ها و همچنین روزه‌های فرار مالیاتی است که ثروتمندان و شرکت‌های بزرگ از آن استفاده می‌کنند. این راه‌های گریز که «هزینه‌های مالیات»^۱ نامیده می‌شود، باعث می‌گردند نرخ مؤثر مالیات^۲ - مالیاتی که واقعاً پرداخت می‌شود - کمتر از حداکثر نرخ مالیات رسمی باشد. با افزایش نرخ مالیات و کاهش این راه‌های گریز، مالیات بر درآمد بیشتری از درآمد افراد و شرکت‌ها به دست می‌آید و فشار برای کاهش مخارج ضروری دولت کم می‌شود.

نمودار ۵ نرخ مؤثر مالیات فدرال را در سطوح مختلف درآمد خانوار در سال ۲۰۰۷ نشان می‌دهد. مالیات‌ها شامل مالیات بر درآمد، بیمه اجتماعی و مالیات غیرمستقیم می‌شود. نرخ مالیات مؤثر این‌گونه محاسبه می‌شود: مالیاتی که واقعاً پرداخت شده تقسیم بر «درآمد ناخالص تعدیل شده»^۳. «درآمد ناخالص تعدیل شده» برابر است با درآمد کل منهای اقلام کسر شده، اما خیلی از این اقلام کسر شده صرفاً راه‌گریزی هستند که برای کاهش نرخ مؤثر مالیات خانوارهای ثروتمند در قانون مالیات ذکر شده‌اند. در سال ۲۰۱۰، نسبت کل درآمدهای از دست رفته در نتیجه هزینه‌های مالیاتی افراد، بیشتر از ۹۰۰ میلیارد دلار بود. از آنجایی‌که از دست دادن درآمدها از طریق راه‌های گریز در سطوح بالای درآمد بیشتر است، نمودار ۵ رشد مالیات‌های فدرال را اضافه برآورد کرده است. به‌رغم این موضوع، تصویر نشان می‌دهد که در حقیقت برای درآمدهای بالای ۱۰۰,۰۰۰ دلار هیچ تصاعدی وجود ندارد. نرخ مؤثر مالیات برای درآمدهای بین ۱۰۰,۰۰۰ تا ۳۵۲,۹۰۰ دلار ثابت بوده و برای افراد خیلی ثروتمند پایین آمده است. ثروتمندانی که میانگین درآمدشان ۳۴۵ میلیون دلار است و کسانی که میانگین درآمدشان ۵۰,۰۰۰ تا ۷۴,۷۰۰ دلار است مالیات برابر می‌پردازند. این موضوع نشان‌دهنده تسلط ثروتمندان بر سیاست‌های مالیاتی دولت است. در جامعه‌ای که هدف دولت از بین بردن نابرابری و حمایت از برنامه‌های اجتماعی باشد، انتظار می‌رود که نرخ مؤثر مالیات برای درآمدهای بالاتر از ۲۰۰,۰۰۰ دلار به میزان زیادی افزایش یابد و زمانی‌که درآمد به میلیون‌ها دلار می‌رسد به‌طور فزاینده‌ای افزایش یابد. مالیات مؤثر بر درآمد نهایی برای خانواده‌هایی که صدها میلیون دلار یا بیشتر درآمد دارند باید در سطح اسمی آن در زمان آیزنهاور باشد که ۹۱ درصد بود.

1. Tax Expenditures
2. Effective Tax Rates
3. Adjusted Gross Income (AGI)



نمودار ۵. نرخ مؤثر مالیات فدرال برحسب گروه‌های درآمدی در سال ۲۰۰۷

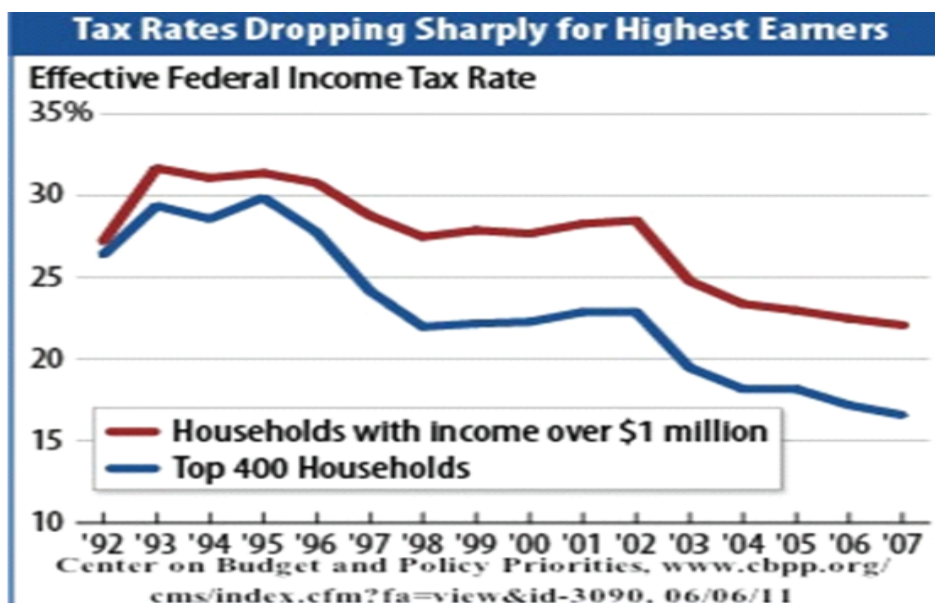


البته نرخ‌های پایین مالیات بر منافع حاصل از سرمایه تحقق‌یافته در مقایسه با مالیات بر درآمد و کم کردن پرداخت‌های بهره‌ای و اعانه‌های مؤسسه‌های خیریه، نرخ مؤثر مالیات بر درآمد برای ثروتمندان آمریکایی را پایین آورد. این میزان حتی از بیشترین نرخ مالیات در دوره پس از جنگ جهانی دوم کمتر بود. تا سال ۱۹۶۰، نرخ مؤثر مالیات فدرال شامل مالیات بر درآمد، املاک، بیمه اجتماعی و مالیات شرکت‌ها، در حدود ۷۰ درصد بود که این رقم بیشتر از دو برابر رقم مذکور در سال ۲۰۰۴ برای ۰/۰۱ درصد از دریافت‌کنندگان درآمد بود.^۱ نمودار ۶ نشان می‌دهد که از اوایل دهه ۱۹۹۰ نرخ مؤثر مالیات ثروتمندان به میزان زیادی کاهش یافته است و نرخ مالیات مؤثر برای افراد خیلی ثروتمند حتی بیشتر از این مقدار کاهش یافته است.^۲

1. T. Picketty and E. Saez, "How Progressive is the U.S. Federal Tax System? A Historical Perspective," *Journal of Economic Perspectives*, 21 (1), Winter 2007, pp. 3-24.

2. Center on Budget and Policy Priorities, "Tax Rates for Richest 400 Taxpayers Plummeted in Recent Decades, Even As Their Pre-Tax Incomes Skyrocketed," 23 February, 2010.

نمودار ۶. کاهش شدید نرخ مالیات برای پردرآمدها



شرکت‌های آمریکایی ادعا می‌کنند که نمی‌توانند در بازار جهانی رقابت کنند چراکه نرخ مالیات ۳۵ درصدی آنها را از مزیت رقابتی دور می‌سازد، اما قانون مالیات پر از راه‌های فرار مالیاتی است که نرخ مؤثر مالیات شرکتی را به کمتر از ۳۵ درصد کاهش می‌دهد. وزارت خزانه‌داری آمریکا^۱ متوسط نرخ مؤثر مالیات شرکتی آمریکا در سال ۲۰۰۷ را در حدود ۱۳/۴ درصد برآورد کرد. این نرخ در انگلیس ۲۷/۷ درصد و در فرانسه ۲۰ درصد بود. طی دهه ۱۹۶۰ نسبت مالیات بر درآمد شرکت‌ها به تولید ناخالص داخلی بالای ۴ درصد باقی ماند و در دوران رکود سال ۱۹۸۳ به یک درصد کاهش یافت و از آن زمان به بعد این نسبت بین ۱ تا ۲ درصد باقی ماند.^۲ اکثر شرکت‌های بزرگ سودده هیچ مالیاتی پرداخت نمی‌کنند. به‌عنوان مثال، در سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۱۰ درآمد شرکت بوئینگ^۳ پیش از کسر مالیات ۹/۷ میلیارد دلار گزارش شده است، اما هنوز هیچ مالیاتی پرداخت نکرده‌اند و ۳/۵ میلیارد دلار بابت استرداد مالیات^۴ دریافت کرده‌اند. طی سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰ شرکت جنرال الکتریک^۵ ۲۶/۳ میلیارد دلار سود پیش از کسر مالیات اعلام کرده است و هیچ مالیاتی پرداخت نکرده است و ۴/۲ میلیارد دلار نیز استرداد مالیاتی داشته است.^۶

چشم‌انداز بودجه دفتر بودجه کنگره در ژانویه ۲۰۱۱، اطلاعاتی را فراهم کرد که با تکیه بر آنها

1. Treasury Department

2. Center on Budget and Policy Priorities, "Six Tests for Corporate Tax Reform," 28 February, 2011.

3. Boeing

4. Tax Rebate

5. General Electric Co. (GE)

6. Citizens for Tax Justice, "Statement of Robert McIntyre Before the Senate Budget Committee," 9 March, 2011.



می‌توان ارزیابی کرد حذف سیاست بوش و اوباما در کاهش مالیات، کاهش نظامیان در عراق و افغانستان در بودجه دهه آینده چه تأثیر بالقوه‌ای خواهد داشت.^۱ اگر سیاست کاهش مالیات سال ۲۰۱۰ تا سال ۲۰۱۲ تمدید شود و معافیت «مالیات حداقلی جایگزین»^۲ همچنان شاخصی برای تورم باشد، کسری بودجه انباشته سال‌های ۲۰۱۱-۲۰۲۱ (شامل پرداخت‌های بهره‌ای اضافی که ناشی از کاهش مالیات است) به ۱۱/۶ تریلیون دلار می‌رسد و تا سال ۲۰۲۱ نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی بیش از ۹۵ درصد خواهد بود. اما در صورتی که سیاست کاهش مالیات تا سال ۲۰۱۲ پایان یابد و معافیت «مالیات حداقلی جایگزین» با نرخ تورم تعدیل نشود، کسری انباشته به ۷ تریلیون دلار کاهش می‌یابد و نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی تا ۷۷ درصد پیش می‌رود و همان جا ثابت می‌ماند.^۳ با این اقدام ساده، کنگره می‌تواند کسری بودجه و بدهی را برای دهه آینده در مسیر پایداری نگه دارد.^۴ همچنین اگر نظامیان در عراق و افغانستان تا سال ۲۰۱۵ از ۲۱۵,۰۰۰ نفر به ۴۵,۰۰۰ کاهش پیدا کنند، کسری بودجه انباشته به ۵/۷ تریلیون دلار کاهش می‌یابد و نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی هم پایین می‌آید. همین دو تغییر بدهی یک دهه را به نصف کاهش می‌دهد و آن را به میزان قابل کنترلی می‌رساند، بدون اینکه برنامه‌های مهم دولت را تحت تأثیر قرار دهد.

اما راه‌های زیادی برای افزایش درآمدهای دولت وجود دارد که نابرابری را هم کاهش می‌دهد.^۵ مواردی که در این مقاله ذکر شده یک سیاست مالیاتی منسجم به حساب نمی‌آیند. مواردی که مطرح شد تا حدودی مثال‌هایی از روش‌های مختلف هستند که به مسئله کسری بودجه می‌پردازند که شامل کاهش مقدار مخارج مهم دولت فدرال در سرمایه‌گذاری و شبکه تأمین اجتماعی نمی‌شوند. توجه کنید اگر تمامی افزایش مالیات بر افراد ثروتمند و بسیار ثروتمند که در این مقاله ذکر شد همزمان اجرایی شود توان آنها را برای پرداخت از بین می‌برد. با این حال پایان دادن به بحران کسری بودجه، بدون حذف برنامه‌های ضروری دولت، با استفاده از مجموعه‌ای از روش‌های افزایش مالیات که در این مقاله ذکر شد، امکان‌پذیر می‌شود.

نخست نرخ مالیات فردی بر ثروتمندان باید فراتر از نرخ دوران کلینتون افزایش یابد و دوباره

1. Congressional Budget Office, "The Budget and Economic Outlook: Fiscal Years 2011 to 2021," January 2011.

2. Alternative Minimum Tax (ATM)

۳. به‌نظر من سیاست کاهش مالیات بوش - اوباما باید در تاریخ انقضایشان پایان یابد، اما لازم است اصلاحاتی بر معافیت «مالیات حداقلی جایگزین» برای تورم انجام شود، زیرا تورم سرانجام موجب خواهد شد که میلیون‌ها خانوار به‌صورت غیرمنصفانه مشمول مقررات «مالیات حداقلی جایگزین» شوند.

4. Center on Budget and Policy Priorities, "Economic Downturn and Bush Policies Continue to Drive Large Projected Deficits," 10 May, 2011.

5. Center on Budget and Policy Priorities, "Economic Downturn and Bush Policies Continue to Drive Large Projected Deficits," 10 May, 2011.

باید نرخ مالیات ۲۰ درصد به بالا که تا قبل از سال ۱۹۹۲ اجرا می‌شد به‌منظور افزایش تصاعدی مالیات در سطوح بالای درآمد برقرار شود. قانون مالیات اخیر فقط ۶ مورد تغییر نرخ داشته است. برای همه سطوح درآمد بالای ۳۷۳,۶۵۰ دلار از بالاترین نرخ نهایی ۳۵ درصد استفاده شده است. این میزان، تصاعدی بودن نرخ‌ها برای طبقه ثروتمند و بسیار ثروتمند را از بین می‌برد. این مثال را در نظر بگیرید. اگر نرخ مالیات را طبق فرمول «درآمد ناخالص تعدیل شده» برای جمعیت یک درصدی پرداخت‌کنندگان مالیات تا ۵ درصد و برای جمعیت ۲ تا ۵ درصد پرداخت‌کنندگان مالیات تا ۳ درصد بالا ببریم، در طی یک دهه تقریباً ۱/۲ تریلیون دلار درآمد ایجاد می‌کند.^۱

دوم باید سالیانه ۱۵ درصد از رقم مازاد بر ۹۰۰ میلیارد دلار کاهش درآمد دولت کاسته شود. با این کار در طی یک دهه ۱/۴ تریلیون دلار به درآمدهای دولت افزوده می‌گردد. نرخگذاری مشابه در سود سهام و منافع حاصل از سرمایه با مالیات بر حقوق و دستمزد و حذف کردن دارایی‌های ارثیه‌ای از درآمدهای قابل اخذ مالیات، به خودی خود درآمدهای مالیاتی را در طی یک دهه تا ۱/۲ تریلیون دلار بالا می‌برد و نابرابری را خیلی پایین می‌آورد.^۲ در سال ۲۰۰۵ گروه ۶ درصدی ثروتمندان با درآمد بیش از ۵۰۰,۰۰۰ دلار به‌علت نرخ‌های مالیاتی پایین روی منافع حاصل از سرمایه و سود سهام، ۷۳ درصد از کاهش مالیات بهره بردند. این درحالی است که جمعیت ۰/۰۱ درصد بسیار ثروتمند با درآمد بیش از ۱۰ میلیون دلار، از کاهش مالیات‌ها ۲۸ درصد بهره برده‌اند.^۳ دلایل قانع‌کننده‌ای برای عدم نرخگذاری مشابه سود سهام و منافع حاصل از سرمایه با حقوق و دستمزد وجود ندارد.

سوم باید از طریق حذف همه راه‌های فرار از مالیات، مالیات مؤثر بر درآمد شرکت‌ها را افزایش داد. این کار در طی یک دهه ۱/۶ تریلیون دلار درآمد ایجاد می‌کند.^۴

چهارم مالیات اندکی بر معاملات سهام و مشتقات مالی^۵ وضع گردد. مالیات کم، فشار مالیاتی آن‌چنانی به سرمایه‌گذاران بلندمدت وارد نمی‌کند و از آنجایی که معاملات در این بازارها توسط سرمایه‌گذاران نهادی و به‌صورت کامپیوتری انجام می‌شود، در عین حال که حجم معاملات سوداگران از بازار به میزان قابل توجهی کاسته می‌گردد، در طی یک دوره ۱۰ ساله به میزان ۱/۵

1. Joseph Stiglitz, "Principles and Guidelines for Deficit Reduction," The Roosevelt Institute, Working paper, No. 6, 2 December, 2010.

2. US Senate Joint Committee on Taxation, "Background Information on Tax Expenditure Analysis and Historical Survey of Tax Expenditure Estimates," 28 February, 2011, p. 25.

3. Citizens for Tax Justice, "New IRS Data Pegs Cost of Special Low Tax Rates on Capital Gains and Dividends at \$92 Billion in 2005 alone," 10 August, 2007.

4. Citizens for Tax Justice, "Statement of Robert S. McIntyre Director, Citizens for Tax Justice Before the Senate Budget Committee Regarding Business Tax Subsidies Administered by the Internal Revenue Service," 9 March, 2011.

5. Derivative



تریلیون دلار درآمد مالیاتی ایجاد می‌گردد.^۱

درواقع، اگر این چهار تغییر عملی شود و کاهش در مخارج دفاعی که در بالا ذکر شد اتفاق بیافتد، بدون احتساب بهره‌های پس‌انداز شده یا تعدیلات تورمی، در دهه آینده کسری به صفر می‌رسد. علاوه بر این، جوزف استیگلیتز (برنده جایزه نوبل) معتقد است که «دولت می‌تواند با قطع پرداخت اضافه به شرکت‌های داروسازی تحت لایحه خدمات درمانی (دولت بوش) که قدرت دولت را برای تخفیف گرفتن در قیمت از آنها محدود کرده تا حدود یک تریلیون دلار پس‌انداز کند».^۲

موضوع اصلی این است که ادعایی که همه جا شنیده می‌شود که تنها راه حل بحران کسری بودجه کاهش مخارج دولتی مربوط به سرمایه‌گذاری دولت و کمک به طبقه فقیر و متوسط و بیماران و سالمندان است، دروغی بیش نیست.

۵. مشکلات کسری بودجه بلندمدت در تأمین اجتماعی و نظام سلامت

تأمین اجتماعی به لحاظ قانونی نمی‌تواند برای تأمین مالی خودش دست به استقراض بزند. اگر پرداخت‌های مالیاتی کافی نباشد، مزایا باید کاهش یابد. بنابراین کسری صندوق تأمین اجتماعی نمی‌تواند منشأ کسری بودجه باشد، با این وجود همه برعکس این حقیقت ادعا می‌کنند. از سال ۱۹۸۵ صندوق تأمین اجتماعی^۳ مازاد داشته است. این مازاد در اوراق خزانه سرمایه‌گذاری شده است. طرفداران جناح راست ادعا می‌کنند تأمین اجتماعی باعث افزایش کسری می‌شود، چراکه دولت مجبور است این وام‌ها را بازپرداخت کند، اما این ادعا کذب است و درست مثل این است که بگوییم هر شخص یا مؤسسه آمریکایی و غیرآمریکایی که اوراق بهادار خزانه^۴ آمریکا را می‌خرد، به کسری بودجه آمریکا می‌افزاید. با این حال هیچ‌کس صندوق‌های سرمایه مشترک^۵ که اوراق خزانه آمریکا را خریداری کرده‌اند متهم به ایجاد کسری نمی‌کند.

شاید بتوان گفت تأمین اجتماعی تا به الان موفق‌ترین برنامه دولت بوده است. به کمک تأمین اجتماعی بود که نرخ فقر در میان سالمندان از ۳۵ درصد در سال ۱۹۵۹ به ۹ درصد در ۲۰۰۹ کاهش یافت. میانگین پرداخت سالیانه تأمین اجتماعی به بازنشستگان حدود ۱۴,۰۰۰ دلار است و بیش از ۷۵ درصد منافع آن متعلق به خانواده‌هایی است که درآمد سالیانه آنها از ۲۰,۰۰۰ دلار کمتر

1. Dean Baker, "The Deficit-Reducing Potential of a Financial Speculation Tax," Center For Economic and Policy Research, Issue Brief, January 2011.

2. Joseph Stiglitz, "Principles and Guidelines for Deficit Reduction," The Roosevelt Institute, Working paper No. 6, 2 December, 2010.

3. Social Security Trust Fund

4. Treasury Securities

5. Mutual Funds

است. «در حقیقت منبع اصلی درآمد برای بیشتر سالمندان است»^۱. حمایت از تأمین اجتماعی مهمتر از قبل است زیرا منابع مالی تأمین اجتماعی بخش خصوصی روبه کاهش است. از سال ۱۹۸۳ تا ۲۰۰۷، درصد تحت پوشش برنامه مستمری با دریافتی مشخص^۲ از ۶۲ درصد به ۱۷ درصد کاهش یافت ولی درصد کارگران تحت پوشش برنامه مستمری با سهم مشخص^۳ از ۱۲ درصد به ۶۳ درصد افزایش یافت،^۴ اما هنوز هم به‌طور متوسط، برنامه مستمری با سهم مشخص و دیگر پس‌اندازهای خصوصی دیگر منابع کافی را فراهم نمی‌آورد. در سال ۲۰۰۷، ارزش متوسط همه بازنشستگی‌ها برای افراد ۵۵ - ۶۴ ساله حدود ۱۰۰,۰۰۰ دلار بود.^۵ درحال حاضر این میزان به علت افت بازارهای مالی احتمالاً در حدود ۹۰,۰۰۰ دلار است. بازدهی ۵ درصد روی یک سرمایه ۹۰,۰۰۰ دلاری تنها ۴,۵۰۰ دلار در طی یک سال می‌باشد.

اوضاع نظام تأمین اجتماعی بحرانی نیست. در سال ۲۰۱۰، کسری انباشته در طی ۷۵ سال گذشته حدود ۰/۶ درصد تولید ناخالص داخلی تخمین زده شده بود. حتی اگر هیچ کاری برای جبران این کسری انجام نگیرد، در آینده‌ای نه‌چندان دور مالیات‌های تأمین اجتماعی در حدی خواهد بود که مخارج را پوشش دهند. دریافتی افراد از تأمین اجتماعی (حتی با در نظر گرفتن نرخ تورم) بیشتر از میزان دریافت افراد در زمان حال است. زیرا دستمزد واقعی - که پرداخت‌ها از محل آن انجام می‌گیرد - در طول زمان افزایش می‌یابد. باید بدون اینکه سن دریافت مزایای کامل را بالا ببریم (که درحال حاضر ۶۷ سال می‌باشد) یا پرداخت تأمین اجتماعی را از همین حد متوسط که هست پایین بیاوریم، کسری را از بین ببریم. افرادی که خواستار افزایش سن دریافت مزایای کامل هستند بر این اعتقادند که امید به زندگی در دهه اخیر بالا رفته است، اما طی سال‌های ۱۹۸۲ تا ۲۰۰۶ امید به زندگی مردان در نیمه پایین توزیع درآمد فقط ۱/۱ سال افزایش یافته بود (درحالی که مردان در نیمه بالای توزیع درآمد پنج سال افزایش امید به زندگی داشتند) و سن دریافت مزایای کامل همان موقع هم دو سال افزایش یافته بود.^۶ مالیات‌های تأمین اجتماعی بسیار زیاد هستند زیرا آنها بر درآمدهای ناشی از سرمایه‌گذاری‌های مالی یا ... وضع نمی‌شوند، بلکه بر حقوق و دستمزدها قرار داده می‌شوند. درآمدی که مالیات بر مبنای آن وضع می‌شود، محدود به یک مقدار مشخص است که هرچند وقت یک بار افزایش می‌یابد. اگر این محدودیت بر درآمدها که الان

1. Monique Morrissey, "Beyond 'Normal': Raising the Retirement Age is the Wrong Way to Go," Economic Policy Institute Briefing Paper 287, 26 January, 2011.

2. Defined-benefit Pension Plans

3. Defined- Contribution Plans

4. See <http://www.stateofworkingamerica.org/charts/view/191>

5. Congressional Research Service, "Retirement Savings and Household Wealth," 8 April, 2009.

6. Monique Morrissey, "Beyond 'Normal': Raising the Retirement Age is the Wrong Way to Go," Economic Policy Institute Briefing Paper 287, 26 January, 2011.



۱۰۷,۰۰۰ دلار است، برداشته شود تا تأمین اجتماعی از همه حقوق‌ها مالیات بگیرد، ۹۵ درصد این کسری حل می‌شود. شکاف باقیمانده را نیز می‌توان با افزایش ملایمی در مالیات بر حقوق‌بگیران از ۱۲/۴ درصد به ۱۲/۵ درصد از بین برد. اگر این سقف را تا ۱۸۰,۰۰۰ دلار بالا ببریم، تا ۹۰ درصد پایه حقوقی را همان‌گونه که کمیسیون گرین اسپین^۱ مورد نظر داشته، پوشش دهد و از صندوق تأمین اجتماعی در سال ۱۹۸۳ سبقت بگیرد، ۴۳ درصد از کسری بودجه حذف می‌شود.^۲ با بالا بردن سقف مذکور و افزایش ملایم مالیات حقوق‌بگیران، نظام تأمین اجتماعی می‌تواند به حیات خود ادامه بدهد یا حتی پیشرفت کند، البته اگر رشد دستمزد واقعی، سریع‌تر اتفاق بیافتد، کسری به میزان زیادی کاهش خواهد یافت.^۳

در بلندمدت هر دو بخش خصوصی و دولتی نظام سلامت در آمریکا در معرض بحران قرار دارند. در سال ۲۰۱۰ در آمریکا ۱۷/۳ درصد از تولید ناخالص داخلی صرف نظام سلامت شده و این نرخ به سرعت در حال افزایش است. در سال ۲۰۰۹ دفتر بودجه کنگره پیش‌بینی کرده است که تا سال ۲۰۳۵ این نسبت تا حدود ۳۳ درصد افزایش می‌یابد. دولت نیمی از این هزینه را باید پرداخت کند. حتی کشورهایی که در این حد در نظام سلامت هزینه نکرده‌اند نیز نتایج بهتری در این بخش داشته‌اند. در سال ۱۹۷۰ کانادا و آمریکا حدود ۷ درصد از تولید ناخالص داخلی را صرف نظام سلامت کرده‌اند. در سال ۲۰۰۹ کانادا ۶/۹ از تولید ناخالص داخلی را صرف نظام سلامت کرد، اما نتایج بهداشتی آنها به خوبی یا بهتر از ما بود.^۴

تنها راه حل طولانی‌مدت احتمالی برای مشکلات نظام سلامت این است که نظامی شبیه به آنچه در کشورهای نسبتاً ثروتمند به کار می‌رود، اتخاذ شود. نظامی که به شرکت‌های بیمه خصوصی و شرکت‌های دارویی اجازه نمی‌دهد که حجم زیادی از بودجه بهداشت را به خود اختصاص دهند. به‌کارگیری نظام کانادایی نظام سلامت در آمریکا در طی یک دهه بیش از ۱۰ تریلیون دلار پس‌انداز

1. Greenspan Commission

2. Congressional Research Service, "Social Security: Raising or Eliminating the Taxable Earnings Base," 24 September, 2010.

۳. در دسامبر ۲۰۱۰، رئیس‌جمهور و کنگره تصویب کردند که یک سال سهم پرداختی کارگران به تأمین اجتماعی که معادل ۲ درصد دریافتی‌های صندوق است، کاهش یابد. انتظار می‌رود که این مصوبه منجر به کاهش پرداختی به صندوق‌های تأمین اجتماعی به میزان ۱۱۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۱ بالغ شود. نیویورک‌تایمز گزارش کرد که رئیس‌جمهور در حال بررسی ابعاد این برنامه به‌منظور گسترش آن به سهم پرداختی کارفرماهاست. این امر موجب از دست رفتن دو برابری درآمدهای واریزی به صندوق تأمین اجتماعی می‌شود. به‌نظر می‌رسد این اقدام مانند راه حل ویژه‌ای به‌منظور پرداختن به برنامه سرنوشت‌سازی است که تحت اجبار مالی است. درآمد از دست‌رفته، همراه با ضعف جاری بازار کار، هم‌اکنون منجر به برآوردهای بسیار بدبینانه‌ای از جریان درآمد برنامه‌های آتی شده است. به‌عنوان مثال، آخرین برآورد از اثر حذف حداکثر دریافتی‌ها، نشان می‌دهد که این سیاست ۸۶ درصد از کسری ۷۵ ساله پیش‌بینی شده را در مقایسه با ۹۵ درصد پیش‌بینی سال گذشته، حذف می‌کند. از بین بردن تعدی جریان درآمد صندوق‌های تأمین اجتماعی به‌طور آشکار به کسانی که خواهان تضعیف برنامه تأمین اجتماعی هستند، کمک می‌کند.

4. Financial Times, "Healthcare: Transparently Opaque," 21 February, 2011.

ایجاد می‌کند و بحران بخش خدمات درمانی و خدمات درمانی نیازمندان خاتمه می‌یابد. اگر فقط نظام خدمات درمانی متمرکز و فراگیر^۱ شود، بدون هیچ تغییر دیگری اتخاذ کنیم در طی یک دهه ۴ تریلیون دلار پس‌انداز می‌شود. براساس نظر پزشکان برنامه بهداشت ملی،^۲ نظام خدمات درمانی متمرکز و فراگیر سالیانه فقط ۴۰۰ میلیارد دلار از قبل کاهش هزینه‌های مربوط به بوروکراسی اداری صرفه‌جویی خواهد کرد.^۳ همچنین این نظام در مورد تکنیک‌های مؤثر کنترل قیمت مانند مذاکره بر سر قیمت کالاها و بودجه‌های بیمارستانی نیز مفید است. اینکه دولت فدرال از ملاحظه تغییرات ضروری طفره می‌رود گواهی است بر قدرت سیاسی شرکت‌های بزرگ بیمه و شرکت‌های بزرگ دارویی و بیمارستان‌ها که مخالف این تغییرات هستند.

به‌طور خلاصه، در تأمین مالی تأمین اجتماعی مشکلات کوچکی وجود دارند و همچنین تأمین مالی خدمات درمانی و خدمات درمانی نیازمندان با مشکلات سنگینی مواجه است، اما لازم نیست بودجه این برنامه‌های ضروری را خیلی کم کرد یا آنها را از طریق خصوصی‌سازی، همان‌طور که ائتلاف جناح راست می‌خواهد، از بین برد. ما این راه‌ها را جدی بررسی نکرده‌ایم چراکه با اهداف حکومت الیگارشی و ائتلاف سیاسی جناح راست تصادم پیدا می‌کند.

۶. جنگ ریاضت اقتصادی: دمکرات‌های میانه‌رو، ریاضت اقتصادی ملایمی را تبلیغ می‌کنند. درحالی که ائتلاف جناح راست می‌خواهد بیشتر برنامه‌های دولت را حذف، فلج یا خصوصی کند

جدال دولت محلی و ایالتی^۴

جنگ ریاضت اقتصادی در سطوح دولت محلی، ایالتی و فدرال جریان دارد. حمله بی‌رحمانه جناح راست به برنامه‌های «برنامه اصلاحات» در عکس‌العمل فرمانداران ایالتی محافظه‌کار نسبت به بحران مالی کاملاً مشهود است.

«جمهوریخواهانی مثل آقای دانیلز^۵ (فرماندار ایندیانا)^۶ فقط مرهمی دردناک برای مشکلات بودجه ایالت آمریکا پیشنهاد نمی‌کنند. آنها پیشنهاد می‌کنند برنامه‌هایی حذف شوند که هزینه تأمین

1. Single-Payer System

2. Physician for a National Health Program

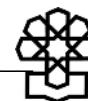
3. "Doctors' Group Hails Reintroduction of Medicare for All," Common Dreams.org, 15 February, 2011.

۴. بیشتر داده‌های این بخش از مأخذهای زیر آورده شده است:

R. Pollin and J. Thompson "The Betrayal of Public Workers," The Nation, March 1-14, 2011, and "States broke? Maybe they cut taxes too much," McClatchey Newspapers, 28 March, 2011.

5. Daniels

6. Indiana



اجتماعی و بهداشت سالمندانی را می‌پردازد که بخشی از ساختار زندگی آمریکایی هستند. برای انجام این کار آنها قراردادهای اجتماعی آمریکایی که دمکرات‌ها در طی بیش از ۷۰ سال در پی بحران بزرگ (سال ۱۹۲۹) طراحی کرده بودند را کنار گذاشتند.^۱

رشد اضافی بلندمدت در مخارج اجتماعی هم مثل کسری بودجه فدرال موجب کسری فعلی و کسری احتمالی در سطوح ایالتی و محلی نشد. علل اصلی این کسری‌های بودجه عبارتند از: رکود شدیدی که بعد از نیمه سال ۲۰۰۸ در کشور اتفاق افتاد، رشد آهسته اقتصادی از سال ۲۰۰۱، سقوط ارزش دارایی‌های صندوق‌های بازنشستگی در زمان فروپاشی مالی و تضعیف پایه مالیاتی طی چند دهه.

بین سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹، درآمدهای ایالتی ۱۳ درصد کاهش یافت.^۲ چنین کاهش شدیدی در درآمدها در دوره پس از جنگ جهانی دوم بی‌سابقه است. در دوره رکود پس از کلینتون درآمدهای ایالتی هیچ‌گاه بیش از ۶ درصد کاهش نیافته بود و در دوره رکود شدید در اوایل دهه ۱۹۸۰، نیز فقط ۲ درصد کاهش یافته بود. شدت کاهش درآمدها به افت شدید رشد اقتصادی سال‌های اخیر و فرآیند چنددهه‌ای کاهش مالیات برمی‌گردد. به‌عنوان مثال، در اواخر دهه ۱۹۷۰ مالیات بر درآمد شرکت‌های ایالتی ۱۰ درصد درآمدهای ایالتی بود، درحالی‌که در سال ۲۰۱۰ تنها ۵/۴ درصد بود. به‌علاوه، بسیاری از ایالات در عکس‌العمل به بحران و حتی در مواجهه با کسری‌های بودجه شدید، به میزان زیادی از مالیات‌های شرکتی کم کرده‌اند. حتی اندرو کومو^۳ فرماندار دمکرات و لیبرال نیویورک نپذیرفت که با عدم گسترش اضافه مالیات عمومی بر جمعیت ۲/۸ درصدی مالیات‌دهندگان ثروتمند، منجر به از دست رفتن ۱/۲ میلیارد دلاری درآمدها در سال ۲۰۱۲ و ۴ میلیارد دلاری در سال ۲۰۱۳ خواهد شد. فرمانداران در میان مردم عادی این‌طور توجیه می‌کنند که کاهش مالیات بر تجارت به افزایش سرمایه‌گذاری تجاری کمک می‌کند، اما این کاهش مالیات یک «مسابقه برای کمترین هزینه» پویا ایجاد می‌کند که در کل سرمایه‌گذاری اضافی نصیب ایالات نمی‌کند، اما منافع چشمگیری نصیب تجار می‌کند.

ترکیب درآمدهای ازدست رفته و افزایش مخارج اجتماعی ناشی از رکود، شکاف سالیانه‌ای در حدود ۱۴۰ میلیون دلار، یا ۲۱ درصد مخارج تعهدی^۴ ایالتی در سال ۲۰۱۰ ایجاد کرد. از آنجا که تمامی ایالات به‌طور قانونی ملزم به اجتناب از کسری بودجه هستند و بیشتر ایالات از افزایش

1. Financial Times, "Republicans Despair In Hunt for Competitive Candidate," 23 May, 2011.

۲. دولت‌های محلی که وابستگی زیادی به مالیات بر اموال دارند، با از دست دادن فراوان درآمدهایشان به دلیل سقوط قیمت املاک، آسیب زیادی دیدند.

3. Andrew Cuomo

4. Spending Commitments

چشمگیر مالیات اجتناب می‌کنند، این شکاف به‌طور کلی باید از طریق کاهش مخارج از بین برده شود. در سال ۲۰۱۰، کمک‌های مالی دولت فدرال حدود یک‌سوم این شکاف را پوشش می‌داد، اما اکنون این وجوه قطع شده‌اند. بنابراین جنگ ریاضت اقتصادی هم‌اکنون با شدت در جریان است. کسری‌های بودجه برای فرمانداران و قانونگذاران جناح راست که خواستار کاهش مخارج دولت به‌منظور دستیابی موفقیت‌آمیز به اهداف بلندمدتشان هستند مانند یک مهمات است برای یک فرمانده نظامی. ایالات، بودجه برنامه‌هایی از قبیل نظام سلامت فقیران و پرستاری بیماران و حمایت از آموزش و پرورش در سطوح ابتدایی، دبیرستان و دانشگاه را کاهش می‌دهند. به‌عنوان مثال، ایالت آریزونا^۱ مراقبت‌های بهداشتی برای ۲۸۰,۰۰۰ نفر از افراد کم‌درآمد را کاهش داد و دانشگاه کالیفرنیا^۲ به‌رغم افزایش ۳۱ درصدی دانشجویان، حمایت از آموزش عالی را به میزان سال ۱۹۹۹ کاهش داد. بیش از ۴۶۷,۰۰۰ مشاغل ایالتی و محلی، شامل ۱۸۸,۰۰۰ مشاغل مدرسه‌ای، از زمان پایان رسمی رکود در ژوئن ۲۰۰۹ از دست رفته است، اما پس از پایان رکود سال ۲۰۰۱، ۲۴۹,۰۰۰ موقعیت شغلی ایجاد شد.^۳

مهمترین هدف ریاضت اقتصادی کارمندان دولتی و اتحادیه‌هایشان است. روشن است که در ایالاتی مانند ویسکانسن^۴، میشیگان^۵، ایندیانا و فلوریدا^۶ که فرمانداران و قانونگذاران جناح راست دارند چه اتفاقی می‌افتد: این ترکیب محافظه‌کار به‌عنوان فرصتی دیده می‌شود برای از بین بردن اتحادیه‌های بخش عمومی از طریق جایگزینی احکام قانونی به‌جای فرآیندهای مذاکره جمعی و ایجاد محدودیت‌های کافی روی اتحادیه‌هایی که اعضای آنها این قوانین را نادیده می‌گیرند. از آنجا که اعضای اتحادیه بخش دولتی، بخش اعظم اتحادیه‌های کشور را تشکیل می‌دهد، موفقیت در این کار، آنها را به هدف دیرینه‌شان در فلج کردن جنبش‌های اتحادیه در آمریکا می‌رساند.

استدلال مهمی که برای حمایت از نابودی اتحادیه بخش دولتی استفاده می‌شود این است که این شرط ضروری برای موفقیت در پرداخت دیون مالی ایالتی است. این استدلال در ایالت ویسکانسن موجه نشان داده شد. این موضوع که اتحادیه‌ها تخفیف‌های زیادی بر حقوق و مزایا ارائه کردند، مانع اسکات واکر^۷ فرماندار ویسکانسن نشد که از حمایت از قانونی که در راستای نابودی اتحادیه‌های بخش دولتی بود صرف‌نظر کند. نابودی اتحادیه‌ها مهم‌ترین هدف است.

این‌طور استدلال می‌شود که بزرگ‌ترین مشکل مالی بلندمدت از جبران خدمت بیش از حد

1. Arizona

2. University of California

3. Associated Press, "Usually a Job Engine, Localities Slow US Economy," 6 June, 2011.

4. Wisconsin

5. Michigan

6. Florida

7. Scott Walker



کارمندان بخش دولتی به صورت حقوق و به‌ویژه، مراقبت‌های بهداشتی و هزینه‌های بازنشستگی ناشی می‌شود.^۱ جای تعجب دارد که در رسانه‌ها کارمندان بخش دولتی و نه بانکداران وال‌استریت،^۲ به‌عنوان نخبگان مرفه جدید نشان داده می‌شوند. با این حال، بررسی‌های دقیق که جبران خدمت کارمندان بخش دولتی و خصوصی با سابقه و مدرک تحصیلی مشابه را مقایسه می‌کند نشان می‌دهد که کارگران بخش دولتی از نظر حقوق کمتر از حد جبران شده^۳ و از نظر مزایا بیش از حد جبران^۴ شده‌اند. نتیجه نهایی این است که روی هم رفته کارمندان بخش دولتی نسبت به کارمندان بخش خصوصی درآمد کمتری دارند.^۵

بازنشستگی‌های تأمین مالی نشده که در اکثر ایالات اتفاق جدیدی است، مشکل‌ساز است. در سال ۲۰۰۰، صندوق‌های بازنشستگی ایالات مطالبات تأمین مالی نشده نداشت ولی بین نیمه سال ۲۰۰۷ تا نیمه سال ۲۰۰۹، صندوق‌های بازنشستگی ۹۰۰ میلیارد دلار از ارزش خود را از دست دادند و بعضی از ایالات در فراهم کردن منابع مناسب برای صندوق‌های بازنشستگی‌شان در خلال رشد پایین دهه گذشته عقب ماندند. ایالات به‌منظور تهیه منابع مناسب، نیاز به رشد اقتصادی سریع‌تر بر مبنای مدل اقتصادی ملی جدید، افزایش سهم دولت از طریق افزایش مالیات تصاعدی^۶ (و افزودن مالیات بر خدمات به مانند کالاهای و کالاهایی که در اینترنت فروخته می‌شود) و برخی افزایش‌ها در سهم کارکنان که به‌طور کلی مذاکره شده است، دارند. اضافه سهم پرداختی سالیانه در حدود ۴ درصد مخارج فعلی ایالت این هدف را محقق خواهد کرد.^۷ به‌خاطر داشته باشید که یک‌سوم همه کارمندان دولت‌های ایالتی و محلی واجد شرایط تأمین اجتماعی نیستند. مستمری بازنشستگی عمومی و پس‌انداز خصوصی همه آن چیزی است که آنها برای بازنشستگی‌شان باید بپردازند.

۱. اتاق فکر جریان محافظه‌کار استدلال می‌کند که ارزش حال مطالبات بازنشستگی تأمین مالی نشده در حدود ۳ تریلیون دلار است، اما برای برآورد چنین عدد بزرگی آنها باید فرض کنند که نرخ بازگشت دارایی‌های مالی در آینده خیلی کوچک باشد. اگر نرخ بازگشت دارایی‌های مالی به متوسط بلندمدت خودش نزدیک باشد، برآورد آنها به حداقل دوسوم کاهش می‌یابد.

2. Wall Street

3. Under - Compensated

4. Over- Compensated

5. See, for Example, the Series of Studies done by the Economic Policy Institute at: http://www.epi.org/analysis_and_opinion/entry/public_sector_workers_earn_less/

شایان ذکر است، اگرچه گفته می‌شود که آینده اقتصاد آمریکا وابسته به کارآیی نظام آموزشی‌مان در مقایسه با رقبای جهانی‌مان است، ائتلاف جریان راست تلاش می‌کند آموزش عمومی را به‌عنوان یک حرفه غیرجذاب برای فارغ‌التحصیلان دانشگاهی درآورد.

6. Progressive Tax

۷. افزایش در قیمت اوراق بهادار از زمان حداقل قیمت‌های بازار در اوایل سال ۲۰۰۹، مشکل مطالبات تأمین مالی نشده را تا حدی کاهش داده است. رشد اقتصادی سریع‌تر و بیکاری کمتر به‌طور قابل توجهی وضعیت صندوق‌های بازنشستگی را حل خواهد کرد.

۷. مجلس جمهوریخواهان با تمام قوا علیه «برنامه اصلاحات» اعلام جنگ کرد

لایحه بودجه افراطی پل رایان^۱ رئیس کمیته بودجه مجلس نمایندگان^۲ در سال ۲۰۱۱ که متعاقباً به تصویب مجلس رسید قاطعانه ثابت می‌کند که حزب جمهوریخواه به پیروزی کامل در جنگ ریاضت اقتصادی و نابودی کامل تمام برنامه‌های «برنامه اصلاحات» متعهد شده است. لایحه پیشنهادی، کاهش ۴/۵ تریلیون دلاری مخارج غیرنظامی (بدون احتساب پرداخت‌های بهره‌ای کاهش یافته) را طی ده سال ایجاب می‌کند. کاهش در برنامه‌های کم‌درآمدها، در حدود ۲/۹ تریلیون دلار، تقریباً دوسوم از کل خواهد بود. ۲/۲ تریلیون دلار مربوط به برنامه خدمات درمانی نیازمندان و سایر برنامه‌های نظام سلامت کم‌درآمدهاست. ۴۰۰ میلیارد دلار نیز مربوط کاهش‌های تصریح نشده در برنامه‌های اختیاری^۳ برای آمریکایی‌های کم‌درآمد است.^۴ تحلیل دفتر بودجه کنگره درباره لایحه مجلس اظهار می‌کند که کل مخارج دولت فدرال، بجز تأمین اجتماعی (که لایحه به آن اشاره نکرده است)، خدمات درمانی، خدمات درمانی نیازمندان و پرداخت‌های بهره‌ای، «از ۱۲ درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۱۰ به ۶ درصد در سال ۲۰۲۲ و ۳/۵ درصد در سال ۲۰۵۰» کاهش خواهد یافت. این نشان می‌دهد که «از جنگ جهانی دوم به این سو مخارج در این مقوله در هر سال ۸ درصد تولید ناخالص داخلی افزایش یافته است». به عبارت دیگر، مخارج بسیاری از برنامه‌ها و خدمات مهم فراهم شده برای عموم توسط دولت فدرال تا اواسط قرن به ۶۵ درصد تولید ناخالص داخلی کاهش می‌یابد.

لایحه مجلس نمایندگان خصوصی‌سازی خدمات درمانی را ایجاب می‌کند و به سالمندان اجازه می‌دهد برای تأمین سلامتی‌شان به شرکت‌های بیمه تکیه کنند. دولت به منظور کمک برای پرداخت هزینه‌های بیمه خصوصی به سالمندان اعانه یا بن خواهد داد. دفتر بودجه کنگره برآورد می‌کند که تا سال ۲۰۲۲، متوسط سالیانه هزینه‌های نظام سلامت فقرا دو برابر شده و از ۶۱۵۰ دلار به ۱۲۵۰۰ دلار برسد و تا سال ۲۰۳۰ بن پرداختی فقط یک‌سوم هزینه سیاست بیمه خصوصی خدمات درمانی را پوشش خواهد داد. تعداد زیادی از سالمندان از نظام سلامت کافی برخوردار نخواهند بود. همان‌گونه که پل کروگمن^۵ اظهار می‌دارد: «جمهوریخواهان ایجاد خدمات درمانی مناسبی را نمی‌خواهند، آنها به بهانه حفظ آن، می‌خواهند آن را از بین ببرند».^۶ خدمات درمانی نیازمندان به

1. Paul Ryan

2. House Budget Committee Chairman

3. Discretionary programs

4. Robert Greenstein, "Chairman Ryan Gets Nearly Two-Thirds of His Budget Cuts From Programs For Lower-Income Americans," Center on Budget and Policy Priorities, 20 April, 2011.

5. Paul Krugman

6. New York Times, "Vouchercare is not Medicare," 6 June, 2011.



اعانه غیرمستمر تبدیل خواهد شد که به ایالات داده خواهد شد و ایالات ملزم نیستند برای نظام سلامت خانوارهای کم‌درآمد پول خرج کنند. دفتر بودجه کنگره برآورد می‌کند که تا سال ۲۰۲۲، وجوه فدرال خدمات درمانی نیازمندان به میزان ۳۵ درصد از سطح سال ۲۰۱۰ کاهش یابد و تا سال ۲۰۳۰، ۴۹ درصد کمتر خواهد شد.^۱ از آنجا که ائتلاف حزب راست از دهه ۱۹۳۰ می‌کوشد تأمین اجتماعی را از بین ببرد، علاقمند است ببیند در نهایت مجلس چه پیشنهادی برای این برنامه مهم دارد. مسلماً مشکلات کسری بودجه ناشی اقدامات ائتلاف جناح راست، به جناح راست اجازه می‌دهد که به صورت جدی به نقش اجتماعی و اقتصادی دولت بتازد.

شاید در نگاه اول این سیاست غیراخلاقی، خشن و قهقرایی به نظر برسد. به‌رغم تعالیم بیشتر ادیان که در آنها بر اهمیت توجه جامعه به نیازمندی‌های فقرا تأکید شده است، مدافعان سیاست کوچک کردن و حتی حذف تأمین اجتماعی با این ادعا که اتخاذ این سیاست مشکل کسری بودجه را حذف می‌کند، خیلی راحت سیاست حذف تأمین اجتماعی را به‌عنوان راه‌حل کسری بودجه توجیه می‌کنند. راهبرد «گرسنگی دادن به غول دولت» که ائتلاف جناح راست به دنبال آن است، توضیح جداگانه‌ای را طلب می‌کند. کاهش مخارج دولت صرفاً فرصتی برای به‌کار بستن هرچه بیشتر کاهش شدید مالیات است و کسری بودجه را از بین نمی‌برد [تأمین اجتماعی بهانه است، اصل ماجرا کم کردن نرخ مالیات بر ثروتمندان است]. در راستای همین راهبرد، لایحه مجلس، سیاست‌های کاهش مالیات دولت بوش را به بهای تقریبی ۴ تریلیون دلار در طی یک دهه دائمی کرد. علاوه‌بر این، بودجه مجلس مجموعه‌ای دیگر از کاهش مالیات را پیشنهاد می‌کند «که منافی به بهای تقریبی ۳ تریلیون دلار در آن دوره برای خانوارهای پردرآمد به همراه دارد». در بودجه مجلس، فرض شده است که بیشتر این کاهش‌های مالیاتی توسط کاهش مخارج مالیاتی که نامشخص باقی مانده است، جبران شود. با این حال، همان‌طور که در سیاست کاهش مالیات شرکت‌ها در دولت ریگان در سال ۱۹۸۶ مشاهده شد، نرخ‌های مالیاتی پایین‌تر احتمالاً ثبات بیشتری دارند و سیاست حذف راه‌های فرار از مالیات حتی اگر اتخاذ شوند بلافاصله تحت حمله شدید گروه‌های فشار از بین خواهند رفت. این لایحه نرخ مالیات بالا برای افراد و شرکت‌ها را از سطح کنونی ۳۵ درصد به ۲۵ درصد کاهش می‌دهد. ۹۵ درصد آمریکایی‌ها منفعتی از این کاهش نرخ مالیات نمی‌برند چراکه آنها در رده مالیاتی ۲۵ درصد یا پایین‌تر هستند.^۲ این لایحه نرخ مالیات افراد پردرآمد را به پایین‌ترین سطح خودش از زمان قبل از «برنامه اصلاحات» کاهش می‌دهد. همچنین، این لایحه مالیات بر منافع حاصل از

1. Robert Greenstein, "CBO Report: Ryan Plan Specifies Spending Path That Would Nearly End Most of Government Other Than Social Security, Health Care, and Defense by 2050," Center on Budget and Policy Priorities, 7 April, 2011.

2. Center on Budget and Policy Priorities, "Under House Budget, "Tax Reform" Places Top Priority on High-Income Tax Cuts and Ignores Deficit Reduction," 26 May, 2011.

سرمایه را به صفر می‌رساند که موهبتی بزرگ برای میلیونرها و میلیاردرهاست.

برآورد شده است طی یک دهه ۴/۲ میلیارد دلار درآمد مالیاتی از دست برود، اما چون جنبه‌های مبهم حذف راه‌های فرار از مالیات اجرایی نیست و اگر اجرا شود امکان ادامه و پیگیری ندارد، در نتیجه درآمد از دست‌رفته به ۷ تریلیون دلار می‌رسد. با وجود ۷ تریلیون دلار کاهش درآمد، طی دهه آینده لایحه نه تنها از کسری بودجه انباشته نمی‌کاهد، بلکه ۲/۵ تریلیون دلار دیگر به آن اضافه می‌کند. بنابراین بودجه پیشنهادی مجلس نمایندگان مالیات بر شرکت‌ها و ثروتمندان را کم می‌کند و میزان نابرابری را به سطحی که در دهه ۱۹۲۰ داشت بر می‌گرداند و نقش اقتصادی دولت فدرال را خنثی می‌کند.^۱ لایحه مجلس به طرز تعجب‌آوری مورد پذیرش بسیاری از چهره‌های سیاسی و رسانه‌ای قرار گرفت. واکنش معمول به لایحه این است که در عین حالی که امکان دارد لایحه ایرادهایی داشته باشد، اما تلاش جدی و حتی شجاعانه‌ای برای رویارویی با فاجعه کسری بودجه است. به‌عنوان مثال، آلن گرین اسپین، عقل کل (!) وال استریت می‌گوید: «من بودجه رایان را با تمام جوانب آن دوست دارم و فکر می‌کنم اگر قرار بود رأی بدهم این همان چیزی است که به آن رأی می‌دادم».^۲ از طرف دیگر مرکز اولویت‌های بودجه‌ای و سیاستگذاری، این لایحه را «توزیع مجدد درآمد چشمگیر از آمریکایی‌های فقیر به ثروتمندان» نامیده است. اگر کاهش مالیات قانونی شود، دولت فدرال راهی بجز اتخاذ سیاست کاهش شدید مخارج ندارد. همان‌گونه که رایان اصرار دارد: «این بودجه نیست، یک دلیل است».^۳ توجه کنید که درصد قابل توجهی از دمکرات‌ها در ائتلاف جناح راست هستند. «بسیاری از دمکرات‌ها همچنین از نرخ‌های پایین مالیات به‌ویژه برای شرکت‌ها حمایت می‌کنند».^۴

برای عقب‌نماندن از قافله، جمهوریخواهان سنا متمم بودجه متوازی^۵ را پیشنهاد کردند که طبق آن مخارج دولتی نباید از ۱۸ درصد تولید ناخالص داخلی بیشتر شود مگر اینکه با دوسوم آرای کنگره تصویب شود. بنا به دلایل فنی، سقف مؤثر ۱۶/۷ درصد از تولید ناخالص داخلی است.^۶ آخرین بار که مخارج اینقدر کم بود سال ۱۹۵۶ بود، یعنی هنگامی که خدمات درمانی و خدمات درمانی نیازمندان وجود نداشت و تأمین اجتماعی میلیون‌ها نفر کمتر از تعداد فعلی را تحت پوشش

۱. جمهوریخواهان در تلاش بی‌امانشان در جهت برداشتن بار تعهدات مالیاتی از دوش ثروتمندان، حتی در لایحه اصلاح نظام سلامت، مالیات اضافه برای درآمدهای بالای ۲۵۰,۰۰۰ دلار را حذف کردند. این پیشنهاد طی یک دهه در حدود ۴۰۰ میلیارد دلار برای خانوارهای ثروتمند پس‌انداز ایجاد می‌کند.

2. Wall Street Journal, "Former Fed Chief Greenspan Favors Clinton-Era Tax Rates," June 4/5, 2011.

3. New York Times, "The Budget Battles: Prosperity for Whom?," 5 April, 2011.

4. New York Times, "Tax Plan Aims for Cap," 17 March, 2011.

5. Balanced Budget Amendment

6. Center on Budget and Policy Priorities, "Statement by Robert Greenspan on Senate Republican Leaders' Proposed Balanced Budget Amendment," 31 March, 2011.



قرار می‌داد و شبکه تأمین اجتماعی کوچک‌تر بود. این متمم همچنین مانع استفاده از سیاست مالی برای مبارزه با رکودهای جدی می‌شد.

۸. او باما ریاضت اقتصادی سبک‌تری را پیشنهاد می‌کند

پرزیدنت او باما نیاز به ریاضت اقتصادی و این نظریه را پذیرفت که کاهش بیشتر در کسری بودجه از طریق کاهش مخارج به‌دست می‌آید و حتی این ایده را پذیرفت که کاهش شدید مالیات مناسب‌ترین اقدام در حین بحران کسری بودجه شدید است که می‌تواند منجر به نابودی تمامی برنامه‌های «برنامه اصلاحات» شود. با توجه به مشکلات شدید بازار کار، برنامه محرک دولت متمرکز شده بر پروژه‌های هزینه‌ای هدفگذاری شده با ضریب تکاثر^۱ بالا - مانند سرمایه‌گذاری زیربنایی، مشاغل سبز و واگذاری به دولت‌های ایالتی و محلی. هرچند این برنامه‌ها مناسب هستند، اما کاهش زیاد مخارج و کاهش شدید مالیات صحیح نیست. او باما سرمایه سیاسی قابل توجهی برای فرآیند اصلاح نظام سلامت صرف کرد، اما نتوانست مشکلات اصلی این نظام را حل کند. مشکلاتی از قبیل اتکای بیش از حد بر شرکت‌های بیمه خصوصی و قیمت‌های خارج از کنترل داروها که می‌توانست مانند کانادا از طریق چانه‌زنی مستقیم دولت با شرکت‌های داروسازی حل‌وفصل شود. او کمیسیون متشکل از نمایندگان هر دو حزب را منصوب کرد تا راه‌حلی برای حل مشکل تأمین اجتماعی بیابد، مشکلی که به دلیل تسلط کسانی که می‌خواستند به میزان زیادی پرداخت را کاهش دهند، یا محدودیت سنی برای پوشش کامل را افزایش دهند و راه‌حل‌های غیرارتجاعی همچون افزایش قابل توجه سقف درآمد را رد کنند، به یک مسئله بغرنج تبدیل شده بود.

رئیس‌جمهور بودجه‌ای پیشنهادی داده است که براساس آن طی ۱۲ سال ۴ تریلیون دلار بیشتر از کسری بودجه، در مقایسه با سناریویی که در آن همه سیاست‌های کاهش مالیات بوش به قوت خود باقی بماند، کاسته خواهد شد. به عبارت دیگر، او به جای آنکه اجازه دهد سیاست ۲۰۱۰ کاهش مالیات بوش - او باما که هم‌اکنون قانون شده است پس از آن ۲۰۱۲ منقضی شود، می‌خواست این کاهش مالیات را برای همه افراد ادامه دهد، اما نرخ‌های پایین‌تر را فقط برای ۲۵۰,۰۰۰ دلار اول درآمد خانوار، اعمال کند. با این حال، دلیلی برای کاهش نرخ مالیات به کم‌تر از دوران کلینتون وجود ندارد، و از نظر یک دمکرات و یا حتی متعادل، همه شواهد و قرائن دال بر آن است که با توجه به افزایش شدید نابرابری، باید نرخ مالیات بر درآمدهای بالاتر از چند صد هزار دلاری را افزایش داد. در کمال تعجب، نرخ مالیات پیشنهادی او باما برای منافع حاصل از سرمایه و سود سهام ۲۰ درصد

است که هنوز کمتر از نرخ مالیات بر منافع حاصل از سرمایه برای درآمدهای بالا در زمان ریگان که ۲۸ درصد بود، است. سقف ۲۵۰,۰۰۰ دلاری، به پس‌انداز تریلیون دلاری خواهد انجامید، اما حفظ مجموعه سیاست‌های کاهش مالیات به بهای از دست رفتن چندین تریلیون دلار درآمد مالیاتی خواهد بود که در نتیجه فشار بیشتری برای کاهش مخارج ایجاد می‌کند. رئیس‌جمهور پیشنهاد می‌کند مخارج نامشخص تا ۲ تریلیون دلار کاهش یابند. این پیشنهاد در برنامه‌های مخارج ضروری که نقشی در بحران کسری بودجه فعلی ندارد، تأثیر مهمی دارد. به‌عنوان مثال، اگرچه حقوق کارگران نقشی در ایجاد کسری بودجه ندارد، اما او باما حقوق کارگران را تا پنج سال ثابت نگه داشته است. کارکنان دولت فدرال در بازی غیراخلاقی سیاسی قربانی شده‌اند. رئیس‌جمهور قصد دارد با هریک دلار افزایش مالیات ۲ دلار مخارج را کاهش دهد. با فرض تداوم سیاست دیوانه‌وار کاهش مالیات بوش (که مسبب اصلی کسری بودجه است) اگر دولت موفق شود یک تریلیون دلار از طریق صرفه‌جویی به‌واسطه پرداخت بهره کمتر از کسری بودجه‌اش بکاهد، در نهایت فقط ۴ تریلیون دلار از کسری بودجه کل کاسته خواهد شد.

علاوه بر این، او باما پیشنهاد کرد که کنگره دو مصوبه دیگر در مورد تنظیم‌کننده‌های خودکار تصویب کند که در صورت ادامه ناکامی در کاهش کسری بودجه فعال شوند. نخست در صورتی که کسری بودجه که در حال حاضر ۱۰ درصد تولید ناخالص داخلی است، بعد از سال ۲۰۱۴ از ۳ درصد بیشتر شود، مالیات‌هایی که هنوز مشخص نیست به چه چیزی تعلق می‌گیرند به‌طور خودکار افزایش و همزمان مخارج کاهش می‌یابند تا کسری بودجه از حد نگذرد. اگر مالیات‌ها افزایش نیابند، محتمل‌ترین علتی که می‌تواند تنظیم‌کننده خودکار را فعال کند، رکود جدیدی است که به نوبه خود به تبع تأثیر منفی تنظیم‌کننده خودکار از طریق کاهش مالیات‌ها و کاهش مخارج رکود را تشدید خواهد کرد. این مصوبه می‌تواند یک رکود ملایم را به یک رکود شدید تبدیل کند. دوم اگر مخارج خدمات درمانی از رشد درآمد سرانه سالیانه به‌علاوه نیم درصد در سال سریع‌تر رشد کند، کاهش‌های خودکار به‌کار می‌افتد، اما به‌طور تاریخی میانگین نرخ رشد مخارج درمانی برابر با رشد درآمد سرانه به‌علاوه ۲ درصد است. بنابراین این مصوبه صرفاً راهی است برای کاهش مخارج خدمات درمانی بدون قبول این ریسک سیاسی که به‌طور مستقیم دنبال همان نتیجه باشد.^۱

اگر بخواهید به نیمه پر لیوان نگاه کنید، می‌توانید دلتان را به این واقعیت خوش کنید که پیشنهاد او باما فقط کمی «برنامه اصلاحات» را تضعیف خواهد کرد، درحالی که جمهوریخواهان

۱. برای اطلاعات بیشتر از تحلیل‌های طرح پیشنهادی او باما، ن.ک:

-The Wall Street Journal, "Obama Stokes Deficit Fight," 14 April, 2011.

-The New York Times, "Obama Urges Cuts and Taxes on the Rich," 13 April, 2011.



می‌خواهند آنها را از بین ببرند، اما دلیلی واقعی برای خوش‌خیالی وجود ندارد چون پرزیدنت اوباما با کاهش غیرضروری مالیات، کسری بودجه را تشدید می‌کند و هیچ برنامه قابل قبولی برای پایان بخشیدن به دو جنگ عراق و افغانستان در آینده نزدیک ندارد،^۱ مانع قانونمند کردن جدی نظام مالی بوده است می‌خواهد در برنامه کوچک‌سازی شبکه تأمین اجتماعی عمومی با جمهوریخواهان همراه شود، به دنبال کاهش اساسی در تأمین اجتماعی و خدمات درمانی است و از تغییرات لازم در نظام سلامت خودداری کرده است. آنچه مردم آمریکا در این بحران خطرناک به آن نیاز دارند یک حزب ترقی‌خواه دمکرات است که توسط رهبری مبارز - یک روزولت جدید - هدایت شود، کسی که کمک کند تا پاتکی شدید را علیه این حمله مرگبار به مردم آمریکا سازماندهی و هدایت کند. متأسفانه رئیس‌جمهور فعلی است که رابطه دوستانه با سرمایه‌های بزرگ دارد، میانه‌رو متمایل به راست‌گرایان حزب دمکرات است که نمی‌خواهد و یا نمی‌تواند در مقابل تقاضاهای سرمایه‌داران الیگارشی مقاومت کند، رئیس‌جمهوری که به نظر می‌رسد از موقعیت فعلی خود به‌عنوان یک سازشگر بزرگ^۲ راضی است.^۳

نتیجه‌گیری

تنها یازده سال از پیش‌بینی دفتر بودجه کنگره مبنی بر حذف کل بدهی دولت فدرال در طی کمتر از یک دهه می‌گذرد، اما پیش‌بینی‌ها حاکی از آن هستند که اگر سیاست کاهش مالیات بوش - اوباما به قوت خود باقی بماند، نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی به بیش از ۹۵ درصد تا سال ۲۰۲۱ افزایش خواهد یافت. باید توجه داشت که وقتی ریگان به قدرت رسید این نسبت در حدود ۲۶ درصد بود و در سال ۲۰۰۱ زمانی که بوش رئیس‌جمهور شد، نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی کمتر از ۳۳ درصد بود. حقیقت کاملاً آشکار است. افزایش شدید بدهی در طی یک دهه گذشته به سبب نرخ رشد اقتصادی اندک، کاهش شدید مالیات‌ها، جنگ‌های خودخواسته، رکود اقتصادی شدید - که در نتیجه عدم کنترل نظام مالی اتفاق افتاده بود - و تلاش برای کاهش لطمات این رکود و سقوط اقتصادی از طریق برنامه‌های محرک دولت، بوده است. با این همه، هر دو حزب سیاسی با قلب واقعیت، معتقد هستند که بحران نتیجه زیاده‌خواهی مردم آمریکا برای دریافت خدمات دولتی بیشتر

۱. آمریکا علاوه بر افغانستان و عراق، در کشورهای دیگری همچون لیبی، پاکستان و یمن نیز دست به عملیات‌های نظامی جدی زده است.

2. Great Compromiser

۳. به‌رحال نباید منکر این واقعیت بود که در حزب دمکرات نیز تعداد زیادی از نمایندگان و سناتورهای ترقی‌خواه وجود دارد. متأسفانه آنها در اقلیت هستند و قدرت اندکی دارند.

است بدون اینکه حاضر باشند مبلغی برای آن بپردازند.

به نظر می‌رسد هر دو حزب معتقد هستند که افزایش‌های شدید مالیاتی از دستور کار باید خارج شود و کاهش مخارج باید در چارچوب سیاست ریاضت اقتصادی صورت بگیرد. اواما کاهش مالیاتی بیشتری به نسبت دوره کلینتون خواستار است. جمهوریخواهان خواستار تصویب کاهش شدید مالیات‌ها هستند که در طی یک دهه به بهای حداقل ۴/۲ تریلیون دلار خواهد بود و ممکن است به ۷ تریلیون دلار برسد، همچنین آنها خواستار کاهش خدمات به شبکه تأمین اجتماعی که خانوارهای کم‌درآمد را پوشش می‌دهد (شامل خصوصی‌سازی و ایجاد صندوق‌های خصوصی خدمات درمانی)، هستند. بنابراین این دو حزب موافق هستند که مخارج شبکه تأمین اجتماعی باید کاهش یابد و همزمان فشار برای کاهش هر چه بیشتر مخارج از طریق کاهش نرخ‌های مالیاتی افزایش یابد. حتی اگر نرخ بیکاری در سطح اواسط دوره رکود باقی بماند، جنون ریاضت اقتصادی همچنان ادامه خواهد داشت. در آوریل ۲۰۱۱ نرخ بیکاری ۹ درصد بود و نسبت اشتغال به جمعیت ۵/۴ درصد بود که پایین‌تر از سال ۲۰۰۱ بود. درصد بیکاری بلندمدت، که در سال ۲۰۰۱ در حدود ۱۱/۸ درصد بود، به ۴۳/۴ درصد افزایش یافته است.^۱ در ماه می ۲۰۱۱، اداره آمار نیروی کار^۲ آمار بیکاری نیروی کار را در حدود ۱۵/۸ درصد اعلام کرد. این آمار شامل افراد بیکار، کسانی که اشتغال پاره‌وقت دارند، اما به شغل تمام‌وقت نیاز دارند و کسانی که از نیروی کار کنار گذاشته شده‌اند، می‌شود.

بنابراین نبرد طولانی برای حفظ نظم طبیعی اقتصاد و جامعه به همان صورت که در سال ۱۹۲۰ وجود داشت می‌تواند وارد فاز پایانی خود شود. نظارت دولت بر صنایع و تأمین مالی به شدت ضعیف است و فعالیت‌های اتحادیه‌ای در سطح ملی مورد حمله شدید است، نابرابری به همان میزان اواخر دهه ۱۹۲۰ بازگشته است، مخارج دولت برای طبقه نیازمند و متوسط زیر ذره‌بین قرار دارد و شرکت‌ها و ثروتمندان سیاست را تحت کنترل خود در آورده‌اند.^۳ علاوه بر این، رسانه‌ها که روایت نیمه‌رسمی که به مردم آمریکا توضیح می‌دهد چگونه بحران کسری بودجه اتفاق افتاد و برای حل آنچه سیاست‌هایی باید اتخاذ کرد ترویج و تبلیغ می‌کنند، واقعیت را درباره این موضوع مهم نمی‌گویند. سه شبکه اصلی تلویزیون و مطبوعات لیبرال مثل نیویورک‌تایمز عموماً داستان مسئولانه‌تر اواما و دمکرات‌ها درباره ماجرای ریاضت اقتصادی را دنبال می‌کنند، اما شبکه‌های

۱. در سال‌های اخیر این پدیده شامل حال فارغ‌التحصیلان جدید نیز شده است. در سال ۲۰۱۰، تنها ۵۶ درصد از فارغ‌التحصیلان وارد بازار کار شده‌اند. حقوق‌های اولیه ۱۰ درصد کاهش یافته‌اند و تنها نیمی از این مشاغل به تحصیلات دانشگاهی نیاز داشته‌اند. ن.ک.: -The New York Times, "Many with New College Degree Find the Job Market Humbling," 18 May, 2001.

2. The Bureau of Labor Statistics

۳. میزان این کنترل پس از تصمیم دادگاه عالی در مورد شهروندان ایالات متحده افزایش یافته است.



مهم مثل فاکس نیوز^۱ و رادیو جناح راست و مطبوعات محافظه کاران مثل نیویورک پست^۲ سرسختانه روایت افراطی جناح راستی از این واقعه را به مخاطبان انتقال می دهند. یک منبع رسانه ای مستقل مهم وجود ندارد که مورد اعتماد جمع کثیری از مردم آمریکا باشد و واقعیت را درباره بحران کسری بودجه به آنها بگوید. بنابراین بیشتر مردم قسمت هایی از توضیحات جناح راست درباره علل بحران کسری را پذیرفته اند و همین باعث شده مستعد فریب خوردن از افراد و جناح هایی باشند که برخلاف منافع آنها عمل می کنند.

می توان محتاطانه درباره اوضاع سیاسی فعلی خوش بین بود. آخرین باری که مدل اقتصادی جناح راست غالب بود در دهه ۱۹۲۰ بود که از فاجعه رکود بزرگ برای به راه انداختن یک فرآیند سیاسی استفاده کرد و رکود را با دمکراسی اجتماعی نوظهور «برنامه اصلاحات» جایگزین کرد. فاجعه اقتصادی در اوایل ۱۹۳۰ مشخص کرد که نظام سیاسی و اقتصادی برای بیشتر آمریکایی ها فاجعه آمیز بوده و باید با یک مدل جدید دیگر که به نفع اکثریت و نه به نفع سرآمدهای اقتصادی است، جایگزین می شد.

به علت مداخله دولت هنوز هیچ فاجعه ای به آن میزان تجربه نشده است. با این وجود اکثر آمریکایی ها با کاهش درآمد واقعی، بازار کار فاجعه بار، آینده بازنشستگی متزلزل، خطر کاهش شدید هزینه ها در برنامه های دولت که برای بهداشت و رفاهشان ضروری است، روبرو هستند. این واقعیت اقتصادی نکبت بار باعث خشم نسبت به شرایط سیاسی و اقتصادی فعلی شده است که یک محرک بالقوه برای اقدام سیاسی تجدیدطلبانه است. همیشه نظرسنجی ها نشان می دهد که درحالی که بسیاری از آمریکایی ها از محدودیت بر بدهی دولت و همچنین کاهش به میزان نامشخص در مخارج دولت حمایت می کنند، اما بسیاری هم از مالیات بیشتر بر شرکت ها و ثروتمندان حمایت می کنند و با کاهش مخارج مشخص در تأمین اجتماعی، خدمات درمانی، خدمات درمانی نیازمندان و برنامه های دیگر دولت که حامی طبقه فقیر و متوسط جامعه است، مخالفت می کنند. به عبارت دیگر، اکثریت بالقوه ای از افراد وجود دارند که با چیزی شبیه سیاست هایی که در بخش ۵ و ۶ برای حل مسائل کسری بودجه میان مدت و بلندمدت ارائه شد، موافق هستند.

علاوه بر این، سیاست های افراطی جناح راست در طی چند سال گذشته بسیاری از آمریکایی ها را ترسانده است. در مقابل، تعداد زیادی از مردم مایل هستند به اشکال مختلف در مقاومت سیاسی شرکت کنند. همان طور که قبلاً ذکر شد، پیشنهاد جورج دبلیو بوش برای خصوصی سازی تأمین اجتماعی با عکس العمل آنچنان شدیدی روبرو شد که او را وادار به عقب نشینی کرد. اخیراً مخالفت

1. Fox News
2. Newyork Post

بسیار شدیدی با لایحه مجلس درباره خصوصی‌سازی خدمات درمانی شد و جمهوریخواهان نگران هستند که حزبشان را در انتخابات آتی متضرر شود. به همان درجه اهمیت، تعداد زیادی از آمریکایی‌ها هم در مقاومت‌های سیاسی سازمان‌یافته‌ای وارد شده‌اند که با طرح‌های دولتمردان و نمایندگان مجلس جناح راست برای کاهش شدید نیروی کار بخش عمومی و کاهش برنامه‌های اجتماعی مقابله شدید می‌کنند. مقاومت قوی و سازمان‌یافته در برابر سیاست‌های محافظه‌کارانه رادیکال فرماندار اسکالت واکر در ویسکانسن بیشتر مورد توجه مطبوعات بوده است، تا جنبش‌های مشابهی که در دیگر ایالات نیز اتفاق افتاده‌اند. همان‌طور که در نظرسنجی‌ها نشان داده می‌شود این جنبش‌ها مورد حمایت شدید عموم است. علاوه بر مخالفت‌های سازمان‌یافته در مقابل سیاست‌های این دولت‌ها، گروه‌های مقاومت جنبش‌هایی علیه چندین تن از دولتمردان و تعدادی از قانونگذاران ایالات که احتمال پیروزی آنها زیاد است، به راه انداخته‌اند.

متأسفانه، ائتلاف جناح راست طی دهه‌های اخیر آن‌چنان موفق بوده که چالش‌های بلندمدتی که امروزه کشور با آنها روبرو است، بسیار وحشتناک است. ما نیازمند تغییرات اساسی در نظام اقتصادی و سیاسی هستیم. ما نیازمند مدل اقتصادی هستیم که ثروت و امنیت کافی برای خانواده‌های آمریکایی فراهم کند، مدلی که نابرابری را از آنچه که هست کمتر کند. برای رسیدن به این تغییر اقتصادی باید یک دمکراسی کارآمد ایجاد کنیم که اولویت‌های مشخص اکثریت را در فرآیندهای سیاسی منعکس کند و آن را جایگزین الیگارشی موجود کنیم. برای رسیدن به این دمکراسی کارآمد به جامعه‌ای آگاه نیازمندیم که علت مشکلات اقتصادی‌مان را درک کنند و بین سیاست‌هایی که در جهت و یا علیه منافع آنهاست قادر به تشخیص و تمییز باشند.

با این حال، همان‌طور که اخیراً مشاهده کرده‌ایم، آنهایی که مورد حمله و سؤال قرار می‌گیرند گروه‌های مقاومت به راه می‌اندازند و حمایت مردمی کسب می‌کنند. مقاومت‌ها به اشکال مختلف در آمریکا و در حقیقت در بسیاری از کشورهای اروپایی مثل یونان، پرتغال، ایسلند و اسپانیا شایع شده است. همان‌گونه که در مقدمه ذکر شد، جنگ طبقاتی ریاضت اقتصادی گسترش جهانی دارد، اما با این پدیده در سطح جهان مقابله هم می‌شود. ممکن است مقاومت‌های کوتاه‌مدت یا میان‌مدت موفقیت‌آمیز باشد و این موفقیت زمینه‌ای برای موفقیت در نبردهای بلندمدت خواهد بود.



مرکز پژوهش‌ها
مجلس شورای اسلامی

شماره مسلسل: ۱۲۱۴۳

شناسنامه گزارش

عنوان گزارش: بحران بدهی‌های آمریکا چه چیزی باعث بحران کسری‌های بودجه شده است و چه کسی باید تاوان اصلاح آن را بدهد؟

نام دفتر: مطالعات برنامه‌ریزی و بودجه (گروه بودجه)

ترجمه‌کنندگان: بهزاد لامعی (کارشناس اداره حساب‌های اقتصادی، بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران)، حامد طاهری (محقق اداره حساب‌های اقتصادی، بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران)

ناظران علمی: محمد قاسمی، محمد خضری

متقاضی: معاونت پژوهشی

ویراستار: حسین صدری‌نیا

واژه‌های کلیدی:

۱. بحران کسری بودجه

۲. بحران مالی

۳. ریاضت اقتصادی

۴. بحران تأمین اجتماعی

۵. بحران نظام سلامت

تاریخ انتشار: ۱۳۹۰/۱۰/۱۱